این کتاب مناقب آل علی علیه السلام بعد حمد

فرو فرستاد الم ذلک الکتاب پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله اظهار پیغمبری

خود نمود تا آنکه نور حقیقت او هویدا شد و کلمه خود اسلام او ثابت و محکم

شد و در روزی که متولد شد از هزار هفتم از خلق آدم صد و سه سال گذشته

بود پس گفت بیان این در کتاب خدا است و در حرفهای مقطعه

اول سورهای هرگاه بشماری بی تکرار و هیچ حرف از حروف مقطعه نیست

مگر آنکه نزد منتهی شدن آن یکی از بنی هاشم خروج میکند پس فرمود و گفت

الف یکیست و لام سی است و میم چهل است و صاد نود است

پس این صد و شصت و یک [illegible] بود پس بود خروج امام حسین بن علی ع

در الم الله پس چون مدتش تمام شد خروج کرد اول پادشاه [illegible] بنی

عباس نزد المص خروج میکند قایم آل اهل بیت ع نزد منقضی شدن

این حروف با الر ایس بفهم و نگاه دار و پنهان دار و مترجم گوید که

این حدیث از جمله احادیث مشکل است و چندین وجه اشکال

دارد و تا حال نشنیده ام که کسی حل این حدیث کرده باشد و اجمالا

وجهی چند بخاطر قاصر رسید که در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و جهتش را در این
رساله ایراد مینمایم اول باید دانست که حساب ابجد چنانچه از کتب معتبره
حساب ما معلوم میشود بچندین وجه در زمان سابق مقرر بوده و بنای
این حدیث بر حساب ابجد اهل مغرب است که سابقا در میان عرب
شایع بوده است و ابجد ایشان چنین است سعفص قرشت
ثخذ ضظغش ضاد را شصت میگیرند و سین سیصد میگیرند و ظا را ششصد
هشتصد میگیرند و غین را نهصد و شین را هزار و باقی حروف با مشهور
موافقند پس بدانکه اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله از جمیع
تاریخ بیرون [illegible] آورند باشکه میگیری را ابتدا بداری یعنی از آلمص و آلر و آلمر و غیر اینها که
مکرر واقع شده است یکی را حساب کنی مثل انکه الف را سه حرف
بگیری و لام را سه حرف و همچنین پس الف لام میم صاد الف لام را الف
لام میم را کاف ها یا عین صاد طا ها طا سین میم طا سین یا سین صاد
حا میم عین سین قاف حرفهای انست زیرا که مکرر میشود بشمار نهصد و سه میشود

ح وغلب علی ارض کوفان والملتان وجاز علی جزیرة بنی کا
رقام منا قایم بجیلان واجابة الابر والدیلم فظهرت لولدی را
لترک متفرقات فی الاقطار والحرمات وکانوا بین وهمات
ت البصرة وقام امر الامرة فحکی ع حکایت ثم قال اذا جهزت
وصفة الصفوف وقتل الکبش الخروف هناک یقوم
یثور الثایر ویهلک الکافر ثم یقوم القایم المامول والامام
الشرف والفضل وهو من ولدک یا حسین بن مثله یظهر
ین فی ذریة بظهر وعلی الثقلین ولا یترک فی الارض الا ذنین
ادرک زمانه ولحق اوانه وشهد ایامه یعنی هرگاه خروج کند
بسان وغالب شود بر زمین کوفه وملتان وبگذرد از
در حوالی بصره است وخروج کند از ما بادشاهی در گیلان

ومتفرق شوند در اطراف عالم و در ریگانهای شریف وجنگها و
عظیم اتفاق افتد و در وقتی که جنگ کنند در بصره و بر خیزد
پادشاهان پس فرمودند که آنگاه که بتهیه کرده شود چندین هزار
و بر کشیده شود و بکشد قوج فرزند خود را تا در آن هنگام دیگری
شود طلب خون او کشته بکنند و کافر از اهلاک گرداند پس بعد از
قایم آل محمد ص که عالمیان در آید بر روی او شند ظاهر شود امامی که
قدرش را ندانند پایی بمکانش نبرند او راست شرف
بر عالمیان وا و فرزندان تست ای حسین وصف او را ائمه
شل او کجا بهم رسد و ظاهر شود در میان دو رکن کعبه معظ
انگه در جن و انس غالب گردد و مردم دون بیع
ظالمانرا از زمین براندازد خوشا حال کسی که زمان او را

دار خلق حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این
حدیث معتبر شش هزار و صد و سه سال گذشته بود و اول هر هزار سال
مبدء تاریخ است و اول هزار هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد این
حروف نیز صد و سه است چنانچه دانستی پس فرمود الم که در
اول سوره بقره است اشاره است به بعثت حضرت سید المرسلین
و چون حضرت فرمود که نزد انقضای هر یک از فواتح سوره خروج یکی
از بنی هاشم میشود و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب
بود پس از اول ظهور دولت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیا
علیه السلم والثنا نزدیک بهفتاد و یکست که عدد الم البقره است و
عدد الم آل عمران اشاره بخروج حضرت امام حسین ع زیرا که از ابتدای
رواج امر رسالت تا خروج آنحضرت قریب بهفتاد و یک بود و دیگر
بحسب ترتیب سوره قرآنی المص است و آن اشاره است بخروج بنی
عباس که ایشان از بنی هاشم بودند هر چند خروج ایشان بباطل بود و بجانب

الجد مقاربه صد و سی و یک است و از اول بعثت تا اوایل ظهور دولت
ایشان صد و سی و یک بود هر چند تا بعثت ایشان پیشتر
بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف پس
بالبعثت ایشان نیز موافق می آید با آنکه بنای حساب المص بر
الجد مقاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار از معانی اخبار نقل شده است
حاصل میشود اما آنکه قیام قایم آل محمد صلعم نزد الم راست فقیر اچنین بخاطر می رسید
که مراد این باشد که بنج الم را که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد بقرار
آیه آنکه در الم که یکی مراد بود جز و آیه بعد را ضم نمود در هر دو موضع و در الم چون
مراد همه بود بیان نقر نمود و مجموع هزار و صد و پنج میشود که تقریبا از سنه تحریر
این رساله سنه هزار و هفتاد و هشت از هجرت شصت و پنج
مانده است باشد که آن مبداء آن تواریخ از اوایل بعثت بود امید که حق
تعالی در این زودی دیده جمیع مومنان را بغبار مرکب همایون آنحضرت منور
گرداند بمحمد و آله الطاهرین دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی

دو سی صد ... ۱۵۷۸

اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم و عجل فرجهم و اهلک اعداءهم من الجن و الانس اجمعین

وطوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند
از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابوایوب انصاری بود و از
شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری ع و همسایه ایشان
بوده و در شهر سر من رای گفت که روزی کافور خادم حضرت امام علی
نقی ع بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم
فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه
در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول ص تا حال و پیوسته محل
اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که سبب
آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا برازی پنهان مطلع
میگردانم بخریدن کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت
فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسهٔ زری بیرون آوردند که در آن
دویست و بیست اشرفی بود فرمودند که بگیر این نامه را و زر را و متوجه
بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر رو پس چون کشتیهای

اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان دران کشتیها خواهی دید و جمع از مشتریان
از و کیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران
جمع خواهند شد پس از دور نظر کن ببرده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در
تمام روز تا هنگام که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان
صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود دو جامه حریری کنده
پوشیده است و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان
و دست گذاشتن بران و خواهی شنید که از پس پرده صدائی رومی
ظاهر میشود پس بدانکه بزبان رومی میگوید که وای پرده عصمتم عفتم دریده شد
پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت
این کنیز و عفت او مرا در خریدن راغب گردانید پس آن کنیز بلغت
عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر حضرت سلیمان بن داود ظاهر شود
و بادشاهی او را بیابی که من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن
و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که برای تو چه چاره کنم

که هیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس
آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی والبته که باید مشتری بهم رسد که دل من باو
میل کند و اعتماد بر وفای و دیانت او داشته باشم پس در این وقت
تو بر و بنزد صاحب کنیز و بگو که نامهٔ با من هست که یکی از اشراف و بزرگان
از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه تعظیم
کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را
بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب
آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت آنچه
حضرت خبر داده بود همه واقع شد وانچه فرموده همه را بعمل آوردم چون
کنیز در نامه نظر کرد بسیار بگریست و گفت بعمرو بن یزید که بصاحب
این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا بفروشی خود را
هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه
بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی عم خبر داده بود پس

اسیران بساحل رسید جمعی از کنیزان وشادان شد و بامن آمد بحجره که در بغداد گرفته
از و کیلان امرای بنی عباس بیرون آورد و ملیوسه بود و بردیدها می چسبانید و بر روی
جمع خواهند شد پس از دو رنبیدند پس من از روی تعجب گفتم ملیوسی نامه را که
تمام روز تا هنگام که از برای من تیر گفت که ای عاجز کم معرفت بیزرگی فرزندان
صفت دارد و تمام اوصیا دشمن بسیار و دل برای شنیدن سخن من فارغ
بپوشی است وامتنا و شرح کنم من ملکه دختر شبوعا فرزند قیصر پادشاه
ودست گذاشتی فرزندان شمعون بر حمول الصفا وصی حضرت عیسی ع
ظاهر میشود تا نمری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا العقد فرزند خود در آورد
بیکیمی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان
این کنیز بسی ع از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان
عربیان شخص هفتصد کس از امرای لشکر و سرداران عسکر بزرگان سپاه
و پادشاهی او را پانیا یک نفر تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی
وبقیمت من مله بیبرده و آن تخت بر روی چهل پایه تعبیه کرده ند

دیمی

و بتها و چلیپهای خود را بر بلندیها قرار داده اند تو چاره نیست پس
تخت فرستاد چون کشیشان انجیلها بر در شهر به هم رسید گردل من با او
چلیپها همگی سرنگون افتادند و پایهای تخت بشکستم پس در این وقت
افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بهت که یکی از اشراف و بزرگان
کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید و خط فرنگی و در آن نامه نظر
گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امر کرده است این نامه را
روی داد که دلالت میکند بر اینکه دین مسیح برودی زایل و کیلم از جانب
این امر را بقا باید دانست و گفت بعلما و کشیشان که این بحث که گفت که آنچه
دیگر برپا کنند و چلیپها را بجای های خود قرار دهید و حاضر گردانید بر اسپ چون
برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را با آن تزویج نمایم تا سبب مرا بصاحب
برادر در دفع نحوست این برادر پلید نماید سپه جهت و لفروشی خود را
برادر دیگر را بر بالای تخت برند همین که لشکر و ملوک بسیار گرد آمد تا آنکه
حالت اولی روی نمود و نحوست آن برادر را لقی صد خبر داده بود پس

زر دادم و کنیز را گرفتم و کنیزک خندان و شادان شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته

بودم و تا بحجره رسید نامه امام را از جیب بیرون آورد و میبوسید و بر دیدها می چسبانید و بر روی

میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم میبوسی نامهٔ را که

صاحبش را نمی شناسی کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان

اوصیای پیغمبران گوش خود را بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ

دار تا احوال خود را برای تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه

رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی ع

ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند خود درآورد

در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان

حضرت عیسی ع از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان

قدر و منزلت هفتصد کس از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه

و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی

خود بانواع جواهر مرصع کرده و آن تخت بر روی چهل پایه تعبیه کردند

و بتها

و بتها و چلیبهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای
تخت فرستاد چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و
چلیبها همگی سرنگون افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت سرنگون
افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد در آن حال رنگهای
کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بخدمت
گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که سبب آن نحوستها
روی داد که دلالت میکند بر اینکه دین مسیح بزودی زایل گردد پس جدم
این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار
دیگر بر پا کنند و چلیبها را بجای خود قرار دهید و حاضر گردانید برادر این
برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را با آن تزویج نمایم تا سعادت آن
برادر در دفع نحوست این برادر پلید نماید پس چون چنین کردند و آن
برادر دیگر را بر بالای تخت بردند همین که بشروع خواندن انجیل کردند همان
حالت اولی رو نمود و نحوست آن برادر بود و سر این کار را ندانستند

کراین از سعادت دیگر است نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق
شدند و جدم غمناک بحرم سرا بازگشت و پرده‌های خجالت درآویخت
پس چون شب شد و بخواب رفتم دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی
از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت
بر آسمان سربلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته
بود پس حضرت رسالت صلعم با وصی و دامادش علی ابن ابی طالب ع
و جمعی از امامان و فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدم خویش منور
ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب باستقبال حضرت خاتم الانبیا ص
شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت درآورد پس حضرت
رسول فرمود که یا روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این
فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بآن ماه برج امامت
و خلافت امام حسن عسکری ع فرزند آنکسی که تو نامه‌اش را بمن دادی
پس حضرت عیسی ع نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت شرف

دو جهانی بنور روی آورده بپیوندکس رحم خود را بر حرم آل محمد صلعم شمعون گفت

کردم پس همگی بران منبر بر آمدند و حضرت صلعم خطبه انشا فرمود و با حضرت

مسیح مرا بامام حسن عسکری ع عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت

با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم

از بیم کشتن آن خواب را برای جدم و پدرم نقل نکردم و آن گنج یگانه را در سینه

پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون

سینه ام شعله میشد و سرمایه صبر و وقار مرا بر باد فنا میداد تا بحدی که خوردن

و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره من کاه کاهی میشد و بدنم می

کاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میشد پس در شهرهای روم طبیبی

نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سوال نمود

و هیچ سود نداشت پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن

گفت که ای نور چشم آیا در خاطرت هیچ آرزوئی هست که برای تو بعمل آورم

گفتم ای جد من درهای فرج را بر خود بسته می بینم شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان

که در زندان تواند رفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد
کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش مرا عافیتی بخشند پس چون چنین
کرد اندکی صحتی از خود ظاهر ساختم و اندکی طعامی تناول نمودم پس جدم
خوشحال و شاد شد و دیگر اسیر مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد
از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه علیها السلام
بدیدن من آمد و حضرت مریم ع با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت
آنحضرت آمدند پس مریم بمن گفت که ای خاتون قیامت بهترین زنان
و مادر شوهر تست امام حسن عسکری ع پس بدامن مبارکش آویختم
و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن عسکری ع بمن جفا میکند و از
دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدار تو آید و
حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر
عمران بیزاری می جوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت
مسیح و مریم ع از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری ع بدیدن تو

بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمد رسول الله پس چون این
دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سید الناس مرا بسینه خود چسبانید
و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من اورا
بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بزبان میراندم و انتظار
ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون آن شب در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال
آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از انکه دلم را اسیر محبت
خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر
آمدن من بنزد تو نبود مگر برای انکه مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی
هر شب نزد تو خواهم بود تا انزمان که حق تعالی ما و ترا انتظام بیکدیگر رساند
و این هجران بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یکشب نگذشته است
که درد هجران مرا شربت وصال داد فرمایند بشر بن سلیمان گفت که
چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داده حضرت امام حسن
عسکری ع در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان

خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان
کنیزان بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه
برو و چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر
کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر
پادشاه روم و مرد پیری که در غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سوال
کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشر گفت پرسیدم که زبان
عربی از کجا آموختی گفت بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و
میخواست مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی
هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن
می آموخت تا آنکه زبانم بآن لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را بسُر
من رأی بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی ع رسانیدم بکنیزک خطاب
فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت
دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او را علیه السلام و گفت

چگونه

چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من
پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه
ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت
بشرف را میخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه
مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از انکه پر
از ظلم و جور شده باشد گفت که ای فرزند از کی بهم خواهد آمد فرمود از
انکس که حضرت رسالت پناه صلعم ترا برای او خطبه کرد پس از و پرسید
که حضرت مسیح و وصی او ترا العقد کی در آوردند گفت بعقد فرزندت امام
حسن عسکری ع فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر از آن شبی که بدست
بهترین زنان مسلمان شده ام مگر شبی گذشته است که او بدیدن من نیامده
پس حضرت کافور خادم را طلبید فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را
طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که
میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد

پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا او را بخانه خود بر و واجبات و سنتها را
باو بیاموز که زن حضرت امام حسن عسکری ع و مادر صاحب الزمان علیه السلام
مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی
و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای
معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی امام حسن عسکری ع
بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم
که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه
از روی تعجب بود زیرا که درین زودی حق سبحانه و تعالی از و فرزندی بزرگواری
بیرون آید که عالم را پر از عدل خواهد کرد بعد از انکه پر از جور و ستم شده باشد
گفتم رخصت ده که او را بفرستم بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت
بطلب درین باب حکیمه گوید که جامهای خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام
علی النقی ع رفتم چون سلام کردم و نشستم پیش از انکه من سخن بگویم حضرت در
باب اعجاز ابتدا فرمود گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم

گفتم ای

برای
ای سیده من از همین مطلب بخدمت تو آمده ام که در این امر رخصت بگیرم
را
فرمود که این بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهد که تو در چنین ثوابی شریک
گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین
امری گردانید حکیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن
فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد
اکبر را با آن زهره منتظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر برآمد و بعد از چند
روز آن آفتاب امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج
خلافت امام حسن عسکری ع جانشین او گردید و من پیوسته به
بعادت مقرر زمان پدرم بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی
نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن تا کفش از پایت
بیرون کنم گفتم توئی خاتون من و صاحب من و من هرگز نگذارم که تو کفش
از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر
بر دیده خود مینهم چون حضرت امام ع سخن از من شنید گفت خدا

تراجزای نیکو دهد این عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب
آفتاب پس صدا زدم و گفتم ای نرجس بر خیز برکنیز خود که بیاور جامهای مرا تا بروم حضرت
فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزندی گرامی که حق
تعالی بآن زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد
بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کجا بهم میرسد ای سید من از نرجس هیچ اثر
حمل نمی بینم فرمود از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت نر
نرجس را ملاحظه کردم هیچ اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم تبسم فرمود و گفت
چون صبح میشود اثر حمل بر و ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است
که تا هنگام ولادت هیچ تغیری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید
زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی
و حال این شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر آنست که حضرت
فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم
بیرون نمی آئیم بلکه از ران مادران فرود می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و

دیدم که

و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده حکیمه گفت بنزد نرجس
رفتم و این احوال را با او گفتم او گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده
نمی بینم پس شب دران خانه ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم
و هر ساعت خبر از و میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و در هر ساعت
از حیرتم زیاده میشد و در این شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد
برخاستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب
برجست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب
طلوع کرده بود نزدیک شد در دلم شکی پدید آید از وعده که حضرت فرموده
بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری ع از حجره خود صدا زد که شک
مکن که وقتش رسیده است درانحال در نرجس اضطرابی مشاهده
کردم او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره انا
انزلنا بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد آنچه
مولایم فرموده پس من شروع کردم بخواندن سوره انا انزلنا پس شنیدم

که طفل در شکم با من میخواند و بر من سلام کرد من ترسیدم حضرت صدا زد که تعجب
مکن بازقدرت الهی که حق تعالی جوزدان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی
حجت خود ساخت در زمین پس چون کلام حضرت امام ع تمام شد نرجس
از دیده من غایب شد گویا پرده در میان من و او حایل گردید پس دویدم
بسوی حضرت امام حسن ع فریاد کنان فرمود که بر کرد ای عمه که او را در جای
خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم
که دیده ام خیره گردید و حضرت صاحب الامر را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده
بزانوها و انگشتان سبابه را بآسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله
وان جدی رسول الله وان ابی امیر المومنین پس یکیک امامان را شمرد تا بخود ش
رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری وثبت وطاتی واملاء
الارض بی عدلا وقسطا یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن
وامر خلافت وامامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت
گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد و در روایت دیگر چنانست

که چون

که چون حضرت صاحب ع متولد شد نوری از وی ساطع گردید و تا بآفاق
آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر آمدند و بالهای خود را
بر سر و روی و بدن آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند پس حضرت امام
حسن علیه السلام مرا آواز داد که ای عمه فرزندم را بگیر و بسوی من بیاور پس
چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش
نوشته بود که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی
حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستی که باطل مضمحل شدنی است
و ثبات و بقا نمیدارد حکیمه گفت که چون فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوار
بردم همین که نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و
زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و در دهان و در هر دو گوش زبان
گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر
بر سر آن سرور میمالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس
حضرت صاحب ع استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم

وَنُرِیدُ اَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُم
اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ وَنُمَکِّنَ لَهُم فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ وَاین آیه کریمه
موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است
و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشانرا
ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشانرا وارثان
زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشانرا در زمین و بنمایم بفرعون و هامان
یعنی ابابکر و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر
میکردند بر گشتیم بترجمه حدیث پس حضرت صاحب ع بر حضرت رسول ص
و حضرت امیر المومنین و جمیع امامان علیه السلم درود فرستاد تا پدر
بزرگوار خود پس در این حال مرغان سفید بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت
پیدا شدند پس یکی از مرغان فرمود که این طفل را بردار و نیکو محافظت
نما و هر چهل روز یکمرتبه او را بنزد ما بیار مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان

پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند پس حضرت امام حسن ع
فرمود که ای نرجس پسرم را بگیر که مادر موسی را بگیرد پس نرجس خاتون گریان شد
حضرت فرمود که ساکت شو که شیر غیر از پستان تو نخواهد خورد و بزودی
بسوی تو او را باز میگرداند چنانچه مادر موسی را بمادرش برگردانیدند چنانچه
حق تعالی فرموده است که پس گردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده
مادرش باو روشن گردد حضرت حکیمه گفت که این چه مرغ بود که صاحب را
باو سپردید فرمود که این روح القدس است موکل است بائمه ع ایشانرا
موفق میگرداند بجانب خداوند و از خطا نگاه میدارد و ایشانرا العلم زینت
میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم دیدم
طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت
تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف
اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و
ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت خدای کنند

ودر هنگام شیر خوردن ملایکه فرمان ایشان میبرند وهر صبح وشام برایشان
نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم ودر زمان
امام حسن عسکری ع تا آنکه چند روز قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت
کردم بصورت مرد کامل مشاهده کردم واورا نشناختم بفرزند برادر خود گفتم
که ای فرزند برادر من مرد کیست که مرا امر میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که فرزند نرجس است
وخلیفه منست بعد از من وعنقریب من از میان شما میروم وباید که سخن
اورا قبول کنی وامر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند از روز حضرت
امام حسن ع بعالم قدس ارتحال نمود ومن حضرت صاحب الامر ع را هر
صبح وشام ملازمت مینمایم واز هرچه سوال نمایم مرا خبر دهد وگاه که میخواهم سوالی
بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید ودر روایت دیگر چنین روایت
شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت مشتاق
لقای آنحضرت شدم ورفتم بخدمت امام حسن ع وپرسیدم که مولای من
کجاست فرمود که سپردم او را بکسی که از ما وتو باو احق واولی بود چون

روز هفتم

روز هفتم شود بیا بنزد من چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم ابر سر گهواره دیدم مولای

خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من خندید و تبسم نمود پس حضرت

آواز دادند که فرزندم را بیاور چون بخدمت آن حضرت بردم و زبان در دهانش

گردانید و فرمود که سخن بگوی ای فرزند حضرت صاحب ع شهادتین فرمود و

صلوات بر محمد فرستاد و بسم الله گفت و آیه گذشت تلاوت نمود پس

حضرت امام حسن ع فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی بر پیغمبرانش فرستاده

پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب

نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توراتیه موسی و زبور داود

و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد صلعم را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد

پس حضرت امام حسن ع فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را

بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را ببرند بر سرادقهای عرش رحمانی بردند پس

حق تعالی باو خطاب فرمود که مرحبا بتو ای فرزند بنده من که ترا خلق کرده ام برای

یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بنده گان

من قسم بذات خود میخورم که با طاعت تو ثواب میدهم و بنافرمونی تو عقاب

میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بنده کان را می آمرزم و بمخالفت

تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب

من او را سلام برسانید و بگوئید که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم

و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و از نسیم خادم

امام حسن ع منقولست که در ساعتی که حضرت صاحب ع متولد شد عطسه

کرد و فرمود الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس فرمود

که ظالمان گمان میکنند که حجت الهی را باطل و ضایع میتوان کرد وقتی که رخصت

فرماید حق تعالی مارا گفتن در سخن هر آینه شکها بر طرف شود و چون یکشب

از ولادت آنحضرت گذشت من در خدمت آنحضرت عطسه کردم فرمود

که یرحمک الله من خوشحال شدم پس فرمود که میخواهی که ترا در عطسه بشارتی

دهم گفتم بلی فرمود که امانست از مرگ تا سه روز شیخ صدوق

محمد بابویه و غیر او از اکابر محدثین رضوان الله ع بسندهای معتبر از سعد ابن عبد الله

فرمود

قمی روایت کرده اند که او گفت روزی مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب و
بعد از مناظره بسیار گفت وای بر تو و اصحاب تو شما گروه روافض مهاجران
و انصار را طعن میکنند و انکار محبت نسبت بایشان مینمائید اینکه
ابابکر بسبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود از بسکه پیغمبر او را دوست
میداشت در شب غار او را همراه خود ببرد چنانکه میدانست که او بعد از حضرت
خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود امور مسلمانان بعد از معطل
شود و حضرت علی ابن ابی طالب را بر جای خود خوابانید برای آنکه اگر کشته شود
ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت نشد پس
گفت ای گروه روافض شما میگوئید که عمر و ابابکر منافق بودند و حکایت شب
عقبه و دبه انداختن را دلیل خود می آورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع
و رغبت بود یا از روی اکراه با خود فکر کردم که اگر گویم از طوع بود خواهد گفت که
نفاق چه معنی دارد و اگر گویم از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود
و اسلام قوت نداشت که مردم مجبور شوند از جواب او ساکت شدم

و دلگیر برگشتم و طوماری نوشتم مشتمل از زیاده از چهار هزار سؤال از مشکل و این دو

مسئله را درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن ع فرستم بخدمت احمد بن اسحق

رفتم که طومار را باو بدهم تا بخدمت آنحضرت برده جواب بیاورد چون بدر خانه رسیدم

گفتند متوجه سُر مَن رای شد من از عقب او روان شدم چون باو رسیدم و حقیقت

حال باو گفتم گفت خود با من بیا و از حضرت سوال کن با او رفیق شدم تا بدر

دولت سرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت فرمود داخل

شدیم احمد بن اسحق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و آن

همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده

بودند حضرت فرستاده چون نظر بر روی مبارک حضرت انداختم روی آنحضرت خدمت

ماه از بابت شب چهارده بود در حُسن و صفا و نور و ضیا و بر دامن حضرت

طفلی نشسته بود مانند مشتری و در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل

بود و نزد آنحضرت اناری از طلا بود که بجواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده بودند یکی از بزرگان

بصره بهدیه از برای آنحضرت فرستاده بودند و در دست حضرت نیز بود کتابت

میفرمود

میفرمود و آن طفل مانع میشد آن پس حضرت آن نار را می انداختند که آن طفل متوجه

آن میشد و خود کتابت میفرمودند پس احمد همیان خود را گشود و نزد آنحضرت

گذاشت حضرت با آن طفل فرمود که اینک هدایا و تحفهای شیعیان تست دست بگشا

و متصرف شو حضرت صاحب ع فرمود که مولای من آیا جایز است که من دست

ظلم دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیهای نجس و باطل حضرت امام حسن ع باو گفت

تو صاحب الهای حلال را از حرام جدا کن پس حضرت صاحب ع فرمود که ای

پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیانست تا مال حلال و حرام از هم جدا کنیم پسر اسحق

یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب ع فرمود که این از فلان است که در

فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی است که در این کیسه است

چهل و پنج دینارش از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بوده

و فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن ع گفت

که راست میگوئی گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در این میان حرامست تا بیرون

کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و

تاریخش بدان نقش است و نقش محو شده است و یکدینار مقراض شده

ناقصی هست که یکدانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه

حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جو

جولائی که از همسایگان او بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی بر این بگذشت

و دزد او را ربود و آنمرد چون گفت که این را دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از آن

گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود و بهمان وزن داد که آنرا بافتند و فروخت

و این دو دینار قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو

دینار که بهمان علامتها که حضرت صاحب ع فرموده بود دید پیدا شد و باقی را تسلیم نمود

پس صره دیگر بیرون آورد و حضرت صاحب ع فرمود که این مال فلانست که فلان

محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پر

پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش

مشترک بود و حصه خود را باده کیل کرد و گرفت و مال آنها در میان این است

حضرت امام حسن گفت راست گفتی ای فرزند با احمد گفت که این کیسه ها را بر

دار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که نمیخواهم و این وانیها حرامست

بعد از آن فرمود که آنجامه که آن پیره زن برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که آنرا

در میان خرجین پنهان کرده بودم فراموش کردم و برخواست که بیاورد پس
حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم
بشوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود که آن مسایلی که داشتی چه شد گفتم حاضر است
پس فرمود که از نور چشم من بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب ع
فرمود گفتم ای مولای و فرزند مولای روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر
صلعم طلاق زنان خود باختیار حضرت امیر المومنین ع گذاشت حتی آنکه در روز
جمل حضرت امیر رسولی فرستاد بنزد عایشه ملعونه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را
هلاک کردی بآن غش و فریبی که از تو صادر میشود و فرزندان خود را کلا بجهالت
و ضلالت بهلاکت انداختی اگر دست از این عمل برمیداری و الا ترا طلاق میدهم
این چه طلاق بود که بعد از وفات بآن حضرت مفوض بود حضرت صاحب علیه السلام فرمود
که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشان از شرف مادر
مومنان بودن مخصوص ساخته بود حضرت رسول صلعم بحضرت امیر المومنین ع فرمود
که این شرف برای ایشان باقی است تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان
که بعد از او معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و از این شرف

پند از بعد ازان پرسیدم یا بن رسول الله مرا خبر از تفسیر این آیه کریمه که خداوند عالمیان بحضرت
موسی ع میفرماید فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی که ترجمه
ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود را بدرستی که تو در وادی پاکیزه که
طوی نام دارد بدرستی که اتفاق علماست که نعلین آنحضرت از پوست مرده
بود لهذا خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که این سخن را میگوید بر موسی
افترا بسته است و او را با رتبه نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی از این نیست
که نماز موسی دران نعلین جایز بود یا نه اگر جایز بود پوشیدن دران بقعه نیز جایز
جایز خواهد بود هر چند ان مکان مقدس و مطهر باشد و اگر نماز دران جایز
نبود پس موسی حلال و حرام انمیدانست و جاهل بود بچیزی که نماز دران نمیتوان
کرد و این قول کفر است گفتم پس مطلب الهی را بفرمائید فرمود که موسی در
مقدس قرب بود و گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام
و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود
و آمده بود از برای آیات آن آتش پس حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل
بر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است

و در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از این محبتها ست
چنانچه بعضی مؤید این نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها بمثالهای بنظر می آید کفش
مثال زنست و کسی که خواب می بیند که کفشش را دزد برد زنش میمیرد یا ازاد
دور میشود و سعد گفت که دیگر پرسیدم از ناویل کهیعص فرمود که این حروف
انا خبار غیب است خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از ان بحضرت رسول صلعم
اعلام فرموده است سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسمای
مقدسه آل عبا را باو تعلیم کند که در شداید بانها پناه برد جبرئیل آمد اسمای ایشانرا
تعلیم انحضرت نمود پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن یاد می
کرد غم او برطرف میشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین علیه السلم را
میکرد گریه برو مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد
و گفت خداوندا چرا نام آن چهار بزرگ را که میبرم غمهای من زایل میگردد و چون
نام آن عالیمقدار را ذکر میکنم غمها بهیجان می آید و مرا از گریه طاقت نمی ماند پس
خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت انجناب را بزکریا وحی فرمود و گفت

کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاک عترت طاهره سید

انبیاست و یا یزید است علیه اللعنه که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش

تشنگی ایشان است در آن صحرا و صاد صبر ایشانست چون زکریا این قصه

دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول

گریه و زاری و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی

آیا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد آیا بلائی چنین

مصیبتی را بساحت عزت او راه خواهی داد آیا بعلی و فاطمه جامه این مصیبت را

پوشانید آیا چنین درد و المی را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد

و بعد از این سخنان میگفت که الهی مرا فرزندی عطا کرامت فرما که در پیری دیده

من باو روشن شود و چون چنین فرزندی کرامت فرمائی مرا فریفته محبت او

گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل

محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدایش را کرامت فرمود مانند

حضرت امام حسین ع الشهادت فائز گردید و حضرت یحیی شش ماه در شکم

مادر بود

مادر بود و حمل حضرت امام حسین علیه السلام نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرما که
دلیل چیست بر این که امت برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی
اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان
باشد گفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چه میدانند که باعث
صلاح ایشان خواهد و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان کنند که
مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است که مردم نمیتوانند و
از برای تو اختیار امام کردن برهانی بیان نمایم که عقل تو آنرا قبول کند بگو پیغمبرانی که
خدای تعالی بخلق فرستاده است و ایشانرا از میان خلق برگزیده و کتابها را
برایشان فرو فرستاده و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده و علمهای هدایت
امت اند و اختیار جمیع امت را از ایشان بهتر میدانند و موسی و عیسی
از جمله ایشانند آیا جایز است که با وفور عقل و کمال علم ایشان یک کس را از میان
امت اختیار کنند بخوبی بعقل خود و هر که برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و
ایشان گمان کنند که مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا بود با کمال عقل

و علم و نزول وحی بر او از اعیان خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار
کرد که با خود بطور برد که همه را مومن میدانست و مخلص و معتقد میشمرد ایشانرا
و آخر ظاهر است که منافق بودند چنانچه خدا حال ایشانرا بیان فرموده پس
هرگاه برگزیده چنین کسی را اختیار کند بگمان آنکه اصلح است است افسد ایشان
ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام ناس که خبر از ضمیر مردم ندارند
و مهاجر و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند پس میباید امام از جانب خدا منصوب
شود که عالم بضمایر و خفیات امور است بعد از آن باعجاز فرمود که ای سعید
خصم تو میگفت که حضرت رسول ابوبکر علیه اللعنه را برای شفقت بغار برد
چونکه میدانست که خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب نگفتی که
شما روایت میکنید که پیغمبر فرمود که بعد از من سی سال خواهد بود و این سی
سال را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید بگمان فاسد شما این چهار خلیفه بحق اند
پس اگر این معنی باعث غار بردن باشد که همه را با خود ببرد و بنابر آنکه تو
میگوئی که آنحضرت در باب آن سه خلیفه دیگر کرده باشد و حق تقصیر ایشانرا

بلکه

سبک شمرده وانچه آن حضرت میگفت که اسلام ابوبکر و عمر علیه اللعنه بطوع بود یا بکراهت جبر انکه گفتی که بطوع بود اما از برای طمع دنیا زیرا که ایشان با کفرهٔ یهود مخلوط بودند وایشان از روی توریه و کتابهای خود احوال محمد را برایشان میخواندند و میگفتند که او عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت النصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری خواهد کرد واز کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی خواهد کرد که چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان از روی گفته یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع اینکه شاید ولایتی یا حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن کافر بودند و چون در آخر مایوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند و دو ودهنهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و دبها انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند پس خدا جبرئیل را فرستاد که پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المومنین ع از روی طمع بظاهر

بیعت کرده‌اند که حضرت بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس
شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت
رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام علیه السلام برای نماز برخواستند
و صاحب الامر صلوات الله علیه با ایشان برخواستند و من برگشتم اسحق را در راه دیدم
که گریان می‌آید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت آنجامه که حضرت
فرموده بود ناپیدا شد گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان
باز آمد و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت همان جامه را دیدم در زیر
پای حضرت افتاده بود و بر رویش نماز میکرد سعد گفت که حمد الهی کردیم
و چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب الامر را
نزد حضرت ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر
از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا بن
رسول الله رفتن نزدیک شد و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است
از خدا سوال میکنم که صلوات فرستد بر جدت محمد صلعم و بر پدرت علی مرتضی

و بر پدرت

و بر مادرت ستیده زنان و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت
و بر ائمه طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندت و از خدا طلب
مینمایم که شان ترا رفیع گرداند دشمن ترا منکوب گرداند و این آخر دیدن ما نباشد
جمال ترا چون این را گفت حضرت بگریست چنانکه قطرات گریه از روی مبا
مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در این بر
برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این را شنید بیهوش
شد چون بهوش باز آمد گفت از تو سوال مینمایم بحرمت و بحرمت جدت
که مرا مشرف سازی بجامه که کفن خود کنم حضرت دست بر بساط کردند و سیزده
درهم بدر آوردند و فرمودند که اینرا بگیر و از این خرج کن و کفن که طلبیدی نیز خواهد
رسید و مزد نکوکاران را خدا ضایع نخواهد کرد سعد گفت که چون برگشتیم به سه
فرسخی حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری او را عارض شد که از خود مایوس
شد و چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرای فرود آمدیم احمد شخصی از
اهل قم را طلبید که در حلوان می بود بعد از زمانی گفت همه برویدو مرا تنها بگذا

بگذارید ما هر یک بجای خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم
حضرت امام حسن عسکری ع را دیدم که میگوید که خدا شما را صبر نیکو دهد در مصیبت
احمد و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ
شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما
اینرا بگفت و از نظر غایب شد پس برخواستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم
رحمه الله محمد ابن بابویه قمی رحمة الله علیه روایت کرده است از
ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری ع میکردم و نامهای
آنحضرت بشهرها میبردم پس روزی نزد آنحضرت رفتم در مرضی که در آن مرض بعالم بقا
ارتحال نمودند بخدمت آنجناب رفتم و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند
که بعد از پانزده روز داخل سامره خواهی شد و مرا در آن وقت غسل دهند ابو
الادیان گفت که ای سید من هرگاه این واقعه هایل دست دهد امر امامت
با کیست فرمود که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند و امامت بعد از من
گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند جانشین منست

گفتم

گفتم دیگر بفرما گفت هر که بگوید که در همیانها چه چیز است او امام شماست.
مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم
و نامها را بامل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در
روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن
امام مطهر بلند شده بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه
نشسته است و شیعیان بر گرد او بر آمده و او را تعزیت بوفات برادر
و تهنیت بامامت میگویند من در خاطر خود گفتم که این امام است پس امامت
نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را
میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس
پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال
مردی بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادر ترا کفن کرده اند بیا
و بر او نماز کن جعفر خود برخواست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن
خانه رسیدیم که حضرت امام حسن ع را کفن کرده بروی نعش گذاشته اند پس
پس جعفر پیش ایستاد که بر او نماز گذارد چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم
گونی پیچیده موئی گشاده دندان بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت
ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بر پدر از تو پس جعفر در عقب ایستاده

رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاده و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت
در پهلوی پدر حضرت علی نقی ع دفن کرد و متوجه من شد و فرمود ندای بصری
بده نامه‌های که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم دو نشان از آنها است
که حضرت امام حسن ع فرموده بود ظاهر شد و یک علامت دیگر مانده
پس بیرون آمدم حاجز وشاء گفت که برای اینکه حجت بر او تمام کند که او جعفر
امام نیست گفت کی بود این طفل جعفر گفت والله که من هرگز او را ندیده
بودم در اینحال جمعی از اهل قم آمدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن ع
چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم
اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند
و گفتند با ما نامه‌ها هست و مالی چند بگو که نامه‌ها از چه جماعت است و مالها
چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخواست و گفت مردم از ما
علم غیب میخواهند در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت ع و گفت
با شما نامهٔ فلان شخص است و فلان و فلان و همیانی هست که در آن همیان
هزار اشرفی هست و در آن همیان ده اشرفی هست که طلا روکش کرده اند
آن جماعت نامه‌ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است
که نامه‌ها و مالها را بگیری امام است و مراد حضرت امام حسن ع همین

همیانها

همیان نهان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه جور آن زمان بود و این
وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام
حسن علیه السلام را گرفتند که آن طفل را نشان بده او انکار کرد و از برای
رفع مظنه ایشان گفت حملی دارم من ازان حضرت باین سبب او را بابی
الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند بناگاه عبید الله
بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود دنده
ماندند و کنیز از خانه قاضی بخانه خود باز گشت و شیخ طوسی بروایت
دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد مرا با دو نفر دیگر طلب
نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را
بجنیبت بکشیم و سبکبار برویم بتعجیل بروایم سامره و خانه حضرت امام
حسن را نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلامی سیاهی بدان
در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که دران خانه بیابید سرش را
برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی

نشسته بود بند زیر جامه در دست داشت و مبادرت بپرسیدم که کی
در این خانه است گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد بجانب ما
و از ما بپروائی نکرد پس داخل خانه شدیم بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده
مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بیرون
آمده و در خانه هیچکس نبود چون پرده برداشته شد حجره بزرگی در نظر آمد که گویا
دریائی در میان حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری گسترده و بر بالای
آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئات و مشغول
نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت
که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز
کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس
رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدین منوال گذشت من متحیر ماندم
و زبان بعذرخواهی گشادم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب
درگاه خدا والله که ندانستم که نزد کی می‌آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و الکنون

از

توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس ما بجو جه متوجه گفتار پس نشدیم و مشغول
نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد ما انتظار میکشید
و بدربانان سفارش کرده بود که در هر وقت که برگردیم ما را بنزد او برند در میان
شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من
با دیگری ملاقات کردید و با کسی دیگر حرف زدید گفتیم نه پس سوگند یاد نمود
که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه با دیگری نقل کرده باشید همه را گردن
بزنم و ما این حکایت را نقل نمیتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب
کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه
بودم که رسمار غلام خلیفه بسر من رای آمد و در خانه حضرت امام حسن علیه السلام
بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر ع از خانه بیرون آمد و طبرزینی
در دست داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما گفت جعفر کذاب
و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از
تست ما برگردیم پس از خانه بیرون آمد علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی

از خادمان حضرت بیرون آمد من پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد
آیا راست است گفت که تو را خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ چیز
در عالم مخفی نماند شیخ معتمد حسن ابن سلیمان در کتاب منتخب
البصایر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال
کردم از حضرت امام جعفر عم که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند
و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان تا وقت معین معلومی
برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نموده از آنکه برای ظهور آن
حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود آیاتی که حق سبحانه
و تعالی در قیام ساعت در قرآن مجید فرموده همگی در باب قیام آنحضرت
نازل شده و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا
در عالم غیب شریک دانسته . و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است
مفضل گفت ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود
که بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی

بالم

باسم وکنیت وحسب نسب او کنند تا انکه حجت شناخت او بر خلق تمام
شود و با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصهها و احوالش را بیان کرد
کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و
کنیتش مثل نام و کنیت خداوند تا انکه مردم نگویند که نام و نسب او را
نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب کرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را و
وعده داده است که لیظهره علی الدین کله ولو کره
المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبر خود را با هدایت و دین حق
تا او را غالب کرداند بر همه دینها و هر چند کراهت دارند مشرکون
و در آیه دیگر فرموده است که وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة
ویکون الدین کله لله یعنی قتال با کافرون تا انکه در زمین فتنه و کفر
نباشد و بوده باشد دینها همه برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل
بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین بیک دین بر کردند و از
هیچکس بغیر دین حق قبول نکند چنانچه حق تعالی فرموده که ومن یبتغ غیر
الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین
من الخاسرین یعنی که هر که طلب کند غیر دین اسلام را پس هرگز
از او قبول نکند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که
در ایام غیبت آنحضرت با که مخاطبه خواهد کرد و که با او سخن خواهد

گفت فرمود که ملائکه و مومنان از جن و انس و امر و نهیش بیرون خواهد
آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت بشیعیانش برسانند و الله ای مفضل
گویا می‌بینم آنحضرت را که داخل شود و بر در حضرت رسول ص ردا در بر و عمامه زرد
بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعلین حضرت رسول ص بود و در دستش
عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش انداخته باشد تا کسی او را
نشناسد و بدین هیئت بیاید بنزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب
درآید و دیده‌ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه
براو نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست
پس حضرت صاحب ع دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس
خداوندی را سزاست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را
بما میراث داد که هر جا خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان
برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلم و بصدای
بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان و آنها که حق تعالی ایشانرا
برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین
بیائید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جا که
باشند در مشرق و مغرب عالم پس همگی متوجه آنحضرت شوند و آنحضرت در
مابین رکن و مقام عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مومنی

براوی

که بر روی زمین باشند از آن روشنی یابند و آن نور در میان خانهای مومنان

در آید و جان ایشان بآن فرح یابد اما ندانند که قایم آل محمد ظاهر گردیده است

پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض در خدمتش ایستاده

باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید مانند دست موسی

از نور عالم را روشن کند پس گوید هر که باین دست بیعت کند چنانست

که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد و باو

بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملایکه بیعت نمایند پس

بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نقبا بمبایعت سرافراز

گردند انگاه مردم مکه فریاد برآورند که همان صاحب نبرهاست که داخل مکه

شد گویند که هیچیک از اصحابش را بشناسید گویند که نمیشناسیم هیچیک را

مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب

میشناسیم و آن بیعت از طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند

شود بیش قرص افتاب منادی ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که این
گروه خلایق ای مهدی آل محمد است و بنام و کنیت او را یاد کند و نصب
او را بامام حسن ع و پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین
ابن علی ع با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت امر او منمائید که گمراه میشوید
پس اول کسی که او ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند ملایکه اند پس مومنان
جن پس سیصد و سیزده تن نقبا میگویند که شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب
گوشی از خلایق نمیماند مگر انکه آن صدا را میشنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها
و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود پس از مغرب
آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شود و آن عثمان
بن عنبسه است از فرزندان یزید ابن معاویه است علیه اللعنه و العذاب الشدید
و با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت او مکنید که گمراه میشوید پس ملایکه
و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطانست و گویند که شنیدیم
اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشند از ندای آخری از راه

برکردند و در تمام آن روز حضرت صاحب علیه السلام پشت بکعبه داده گوید هر که خواهد نظر
کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی و یوشع و عیسی و
شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی
و حسن و حسین و ائمه از ذریت حضرت امام حسین علیه السلام پس نظر کند بمن
و آنچه خواهد از من سوال کند که علم نزد منست و آنچه از ما مصلحت ندانسته اند و
خبر نداده اند خبر میدهیم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران خواهد بیاید و از من
بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند آدم و شیث گویند
این است والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و بخواند
بر ما از آن صحف ابراهیم و نوح و توراة موسی و انجیل عیسی و زبور داود پس
علمای آن ملتها همه شهادت دهند که این است آن کتابها بنحوی که از آسمان
نازل شده است و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود
همه را بر ما خواند پس بعد از آن بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بر حضرت رسول نازل
شده بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنها ذکر شده پس در

در اینحال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد
و بگوید که ای سید منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملایکه که آنحضرت تو بیایم و ترا بشارت
دهم بهلاکت لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم
نقل کن گوید که من و برادرم در میان لشکر کفار سفیانی بودیم و خراب کردیم
دنیا را از دمشق تا بغداد و مدینه را خراب کردیم و منبر را درهم شکستیم
و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع
لشکر ما سیصد هزار بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را
بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر
فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستم
کاره را پس زمین شکافته شد و جمیع لشکر را با چهارپا و اموال و اسباب
فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و
رویهای ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی پس با برادرم گفت ای نذیر
برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن مهدی

ل

الحمد و خبر او را داده که لشکرش خدا در رسید اهلاک گردانید و مامن کهف ای

بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک ظالمان و توبه

کن بر دست آنحضرت که توبه تو را مقبول میفرماید پس حضرت دست

مبارک بر روی بشیر مالد و بحال اول بر گردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر

آن سرور باشد مفضل پرسید که ای سید من ملایکه و جن در آن زمان بمردم ظاهر

خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه

مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملایکه و جن با او

خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آنحضرت با او گروه فرود خواهند

آمد در زمین هجرت مابین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت

چهل و شش هزار از ملایکه خواهند بود و شش هزار جن و بروایت دیگر چهل

و شش هزار جن و خدا باین لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید

که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود اول ایشان را بحکمت و موعظه

نیکو بحق دعوت نماید پس اطاعتش نمایند و شخصی از اهل بیت خود را

خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه
کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل ع
گذاشته بودند بنا میکند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق
و سایر اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اولش
بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که آنرا بنا نهاده ملعون است مفضل
پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه مفضل بلکه شخصی از اهل
بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه
آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت کند پس
بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریه و تضرع کنند و گویند که ای مهدی آل
محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول کن پس ایشانرا پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت
بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی گرداند و بیرون آید باز آن والی را بکشند
آنگاه یاوران خود را از جن و انس بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند
که هر که برگردیده را ببخشید و هر که ایمان نیاورد بقتل رسانید پس چون عسکر

بفرمود

فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورند بلکه از هزار
کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت
مهدی و محل اجتماع کجا باشد فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود
و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه و محل جمع بیت المال و غنیمتها مسجد
سهله خواهد بود و موضع جلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید
که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا
در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت
جای گوسفندی در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش
بقدر چهل میل یعنی سیزده فرسنخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد
و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند و پیوسته محل آمد و شد ملایکه و مؤمنان
باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات
و رحمتها قرار دهد که اگر مومنی در اینجا بایستد و بخواند خدا را بیک دعا هر آینه
مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند

و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعهای زمین با یکدیگر فخر کردند پس کعبه معظمه بر کربلا
معلا فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و تکبر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه
مبارکه ایست که در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان
بلندیست که مریم و عیسی را در آن جا جای دادم و در موضعی که سر مبارک
امام حسین علیه السلم بعد از شهادت شسته شد و در آن همان موضع که حضرت
مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل
کرد و آن بقعه ایست که حضرت رسول صلعم از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت
بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قایم ع
مفضل پرسید و گفت ای سید دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه
جدم رسول صلعم و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب
شادی مومنان و خواری کافران باشد مفضل گفت که آن چه امر است
فرمود که چون بنزد قبر جدم رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جدم رسول
خدا است صلعم گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند

که دو یار

که دو وصی در دو هم خوابه ابوبکر و عمر و حضرت صاحب در حضور خلق از روی

مصلحت بپرسید که کیست ابوبکر و عمر که بسبب ایشانرا از میان خلایق باجدم

دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده پس مردم گویند

که ای مهدی ع غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشانرا برای همین در

اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید

آیا کسی هست که ببیند ایشانرا بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم

باز فرماید که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان مدفونند در اینجا یا نه بعد از سه

فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن تازه

بیرون آوردند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که کفنهارا از ایشان

بکشند و ایشانرا بحلق کشند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق

در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی

که اعتقاد بولایت ایشان داشته اند گویند اینست والله شرف و بزرگی

و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل

بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شوند پس منادی از جانب
صاحب ع ندا کند که هر کداین دو مصاحب و دو هم خوابه حضرت رسول را دوست
دارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو طایفه
شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت عرض
فرماید دوستان ایشان که بیزاری جویند از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار
میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی ع ما پیش از انکه بدانیم که ایشانرا نزد
خدا قربی و منزلتی هست از ایشان بیزار نشدیم و حال انکه کرامات بسیار از
ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از
هر که ایمان بتو اورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشانرا
باین خواری بدر آورده و بر دار کشیده پس حضرت مهدی امر نماید باد سیاهی را
که بر ایشان وزد و همگی را هلاک کند پس بفرماید آن ملعونانرا از درخت بزیر
آورند و ایشانرا بقدرت الهی زنده گرداند و امر نماید خلایق را که همگی جمع شوند
پس هر ظلمی و از هر کفری که از اول عالم تا آخر شده باشد گناهش را بر ایشان

لازم

لازم آوردن وزدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن
امام حسن و شهید کردن و کشته شدن اطفال و پسر عمان و برادران و
یاران علیهم السلام و اسیر کردن ذریت رسول خدا صلعم و ریختن خون
آل محمد صلعم در زمانی و هر خونی که بنا حق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده
و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناهی و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام
قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا
که در روز اول غصب خلافت حق خلیفه حق نمیکردند اینها در عالم نمیشد
پس امر فرماید که مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس
ایشان را بفرماید که بر درخت کشند و آتشی را امر فرماید که خاکستر ایشان را

که ایشان را بسوزانند و باد را امر فرماید که

بدریا پاشد مفضل گفت ای سید آخر عذاب ایشان کی خواهد بود فرمود
که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله و صدیق اکبر امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده

خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی انکه

در شبانروزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا بهر جائی

که خواهد ایشان را برد و معذب گرداند پس از انجا حضرت مهدی متوجه کوفه

شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و با چهل

و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زورا

که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب

الهی خواهد بود وای بر کسی که در انجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای

موب و از علمهائی که از نزدیک و دور متوجه آن شکر دد و الله که بر ان شهر

نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی

چند بر و نازل شود که چشمها ندیده و گوشها نشنیده باشد طوفانی که بر اهلش

خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود و الله که یک وقتی چنان ابادان شود

بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانهها او و قصرش بهشت است

و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند

که خدائی

که خدای روزی بنده کان را قسمت نکرده است مگر دران شهر وظاهر
شود دران شهر از افترا بر خدا ورسول و حکم بنا حق و گواهی بنا حق و شراب
خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون حرام ریختن انقدر که در
تمام دنیا انقدر نباشد پس خراب کند او را باین فتنها ولشکرها بمرتبه
که اگر کسی که ز دنشان دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج
کند جوان خوش روی خوش موی حسینی بجانب دیلم و قزوین و
باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره که از شما
یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه
گنجها نه از طلا و نه نقره بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در شجاعت و
عزم و صلابت بر پالوهای اشهب سوار همه مکحل و مسلح و پیوسته و بکشد
ظالمانرا تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد
پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد که مهدی و اصحابش نیز در که
کوفه رسیده اند باصحاب خود میگوید که بیائید برویم و به بینیم که این مرد

کلیست وچه میخواهد والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش

آنست که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت الخبر پس حسینی در

برابر حضرت مهدی می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که تو مهدی آل

محمدی کجاست عصای حضرت رسول خدا صلعم وانگشتر و برد و زره او که فاضل

مینامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند واسبش که یربوع نام داشت

وناقه اش که غضبا میگفتند واستر ش را که دلدل میگفتند وحمارش را

که یعفور می نامیدند وبراق وکو مصحف امیر المومنین که بی تغیر و تبدیل جمع

کرد پس همه را حضرت مهدی علیه السلم حاضر کردانید حتی عصای آدم و

نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب

و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود وانکشتری سلیمان و تاج

او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی علیه السلم

عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت د

درختی بزرگ شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسینی کوید

که والله

کما انقد اکبر دست خود را دراز کن که تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت
دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از
چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند
انها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی علیه السلام هر چند ایشانرا پند
دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند
مفضل پرسید که دیگر چه کار خواهد کرد فرمود لشکرها بر سفیانی خواهد فرستاد
تا انکه او را بگیرند در دمشق و در روی سنگ بیت المقدس ذبح نمایند پس
حضرت امام حسین علیه السلام ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد
و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلای معلای و هیچ رجعتی از این خوشتر
نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین حیدر ع و برای او قبه
در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین
و یکی هم در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم که قندیلها و چراغهای آنش
کا آسمانها و زمینها را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید

سید اکبر محمد رسول الله صلعم با هر که ایمان آورده است بآنحضرت از مهاجر و انصار

و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشند پس زنده میگرداند

جمیع را که تکذیب آنحضرت کردند و شک میکردند در حقیت مادر گفته

او شک مینمودند و میگفتند ساحر است و کاهن و دیوانه است بخواهش

خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشند و همه را بجزای خود میرساند

و همچنین برمیگرداند یکیک را از ائمه تا صاحب الزمان ع و هر که یاری ایشان

کرده باشند تا خوشحال شود و هر که آزار ایشان کرده تا انکه پیش از آخرت

بعذاب و خاری دنیا مبتلا گرداند در آن وقت ظاهر میشود تاویل آیه کریمه

که ترجمه اش گذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی

الارض تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون در این آیه چیست

حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا

و امیر المومنین با صاحب الامر ع خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که

ایشان جمیع زمین را بگیرند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات

دلیلی

وجمیع دریاها تا انکه هیچ موضع در زمین نماند مگر انکه ایشان طی نمایند
ودین خدا را در انجا برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل انروز را
که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلعم ایستاده باشیم و بانحضرت
شکایت کنیم وانچه بر ما واقع شده از این امت جفاکار بعد از وفات
انحضرت وانچه بما رسانیدند از تکذیب ورد گفتهای ما و دشنام دادن
ولعنت کردن و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفا ما را بجور
از حرم خدا و رسول و شهرها و ملک خود و شهید کردن ما را بزهر و محبوس
گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه محمدی صلعم گریان شود و بفرماید
که ای فرزندان ما نازل شده است بشما مگر انکه بجد شما پیش از شما واقع شده است
پس ابتدا کند حضرت فاطمه عم و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنة
که فدک را از من گرفتند و چند انکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداشت
ونامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت و در حضور
مهاجر و انصار بآب دهن نجس خود بدان انداخت و پاره کرد من

بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشانرا بتو کردم و ابوبکر و عمر و بسقیفه
بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق اتفاق کردند و خلافت را از شوهر
من امیر المؤمنین غصب کردند و آمدند که او را به بیعت ابابکر ببرند ابا کرد
و هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت را بسوزانند پس صدا زدم که ای عمر
علیه اللعنه که این چه جرات است که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل
پیغمبر را از زمین براندازی گفت که بس کن که محمد حاضر نیست که ملایکه بیایند
و امر و نهی از آسمان بیارند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش در خانه
تو میاندازم و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا شکایت میکنم ای انکه پیغمبر
از میان رفته است و امتش همه کافر شدند و حق مارا غصب میکنند
پس عمر علیه اللعنه صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت
بشما نداده است پس عمر علیه اللعنه و العذاب الشدید تازیانه زد و دست
مرا شکست و در خانه را بشکم زد فرزند محسن نام ششماه از من سقط شد
و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغ گو میدانند

دنابرانی

و باز بار به براو میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو بکنم
امیرالمومنین علی علیه السلام دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت
ای دختر رسول خدا پدرت رحمة للعالمین بود بخدا سوگند میدهم ترا که
مقنعه از سر نکشی و سر بسوی آسمان بلند نکنی والله که اگر بکنی خدا که
جهنم بر روی زمین و یک پرنده زنده نگذارد پس برگشتم و ازان درد
شهید شدم پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام شکایت کنند
که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم از آنهای که تو مکرر
بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب
یاری کردم و همه وعده یاری کردند چون صبح شد هیچکدام بیاری من نیامدند
و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من قصه هارون بود در میان
بنی اسرائیل موسی گفت ای فرزند مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف
گردانیدند و نزدیک بود که بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار [چند] کشیدم
که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید

کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنه پس حضرت امام حسن ع
برخیزد و گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید زیاد ولد الزنا را
با صد و پنجاه کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین را و سایر برادران
واهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را
برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم
وایشانرا بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت
پس رو باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشانرا دعوت کردم
واز عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان
برداری من مقصر شدند خداوندا بفرست بر ایشان بلاها و عذاب جور را
پس آمدند به نزد من و گفتند اینک معاویه لشکرها بانبار کوفه فرستاده و مسلمانانرا
غارت کردند و زنان و اطفال بسیکناهرا کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس
گفتم بایشان که شما را وفائی نیست و جمعی بایشان فرستادم و گفتم که بنزد
معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید

کرد که با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد
امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی ع با خون خضاب با جمیع شهدائی
که با او شهید شده بودند پس چون حضرت رسول صلعم نظرش بر او افتد بگرید
و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه آنحضرت بگریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند
که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن ع از جانب چپ آنحضرت
پس حضرت امام شهید آید و حضرت رسول صلعم او را بسینه خود بچسباند
و بگوید بفدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من درباره تو روشن
باد و از جانب راست آنحضرت امام حسین علیه السلام حمزه سید شهدا
باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت
اسد برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه آیه تلاوت فرماید که
ترجمه ظاهر لفظش اینست امروز که شما وعده میدادند مییابد هر نفسی
آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده باشد و آنچه کرده است از کار
آرزو میکند کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد.

پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود روشن مباد
دیده که در نزد ذکر این قصه گریان نگردد مفضل گریست و گفت چه ثواب
دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل
پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه ع برخیزد و بگوید خداوندا وفا
نمودی بوعده که بامن کرده در باب آنها که با من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا
زدند و بجزع آوردند ستمهای که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند برا او
ملایکه آسمانهای هفت گانه و حاملان عرش الهی و هرکه در دنیاست و هرکه
در تحت الثری است همگی خروش برآورند پس نماند احدی از کشندگان ما
و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن
روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمیع از شیعیان
شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آنروز
زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله صلعم را و
سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این

نشنیده

آیه را وَلَنُذِیقَنَّهُم مِنَ العَذابِ الأَدنی دُونَ العَذابِ
الأَکبَر یعنی البته بچشانیم بایشان عذابی پست‌تر پیش از عذاب
بزرگتر فرمود که عذاب پست‌تر عذاب رجعت و عذاب بزرگتر عذاب
قیامت پس حضرت فرمود که جمعی که در شناخت ما تقصیر کرده‌اند میگویند
که معنی رجعت آنست که پادشاهی با ما برگردد و مهدی ما پادشاه شود وای
بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا از ما گرفته است تا بما برگردد پادشاهی
و نبوت و وصایت همیشه از ما است ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان
ما در آیه در قرآن در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه را
که وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ استُضعِفُوا فِی الأَرضِ تا آخر آیه که
ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش
در رجعت ما اهل البیت است فرعون و هامان ابوبکر و عمر اند پس فرمود
که بعد از آن برخیزد جدم علی ابن الحسین و پدرم امام محمد باقر ع پس شکایت
کنند بجد خود رسول خدا صلعم انچه ستمکاران بر ایشان واقع شده است

پس من برخیزم و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی بمن رسید پس برخیزد فرزندم
امام موسی ع و شکایت کند بجدش از هارون الرشید پس برخیزد امام
علی ابن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام
علی النقی ع و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری ع
و شکایت کند از معتزل پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش
حضرت رسول ص با جامه جدش خون آلود حضرت رسول
و بیت بی نورانیش در جنگ اُحُد مجروح کردند و دندان مبارکش را بشکسته
و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد حضرت مهدی ع نزد جد امجدش
و بگوید که مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی بنام و نسب و
کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت انکار حق من کردند
و اطاعت من نکردند و گفتند که متولد نشده است و نیست و نخواهد
بود یا گفتند که مرده و اگر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای
خدا تا الحال که خدای تعالی مرا رخصت نمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول ص

پس برخیزد امام محمد تقی ع و شکایت کند از مامون و معتصم بالله ملعون

و ابو

فرمود که الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض
نتبوء من الجنة حیث نشاء ونعم اجر العاملین و
گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد که حق سبحانه و تعالی وهو الذی ارسل
رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون پس
بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک
صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا مفضل پرسید که چه
گناه داشت حضرت رسول صلعم که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو خدا
تعالی آنچه گذشته است گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد
حضرت صادق عم فرمود که ای مفضل رسول خدا صلعم دعا کرد که خداوند گناهان
شیعیان برادر من علی و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان
گذشته و آینده ایشان را روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران
بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بآن

بانحضرت مارکرد و همه را برای انحضرت آورند پس مفضل گفت تفضیل
خداست بر ما برکت شما امامان حضرت فرمود که ای مفضل مخصوص تو
و امثال تست از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی
که در معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت
میکنند و ترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید
زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده
باشند و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت
رسول صلعم خواهد خواند که لیظهره علی الدین کله مگر انحضرت هنوز بر همه دینها
غالب نشده اند فرمود که ای مفضل اگر بر همه دینها غالب شده بود مذهب
یهود و نصاری و مجوس و غیر ایشان ان دینهای باطل در زمین نمیماند
بلکه این در زمان رجعت حضرت رسول صلعم خواهد شد و این آیه نیز در ان
زمان بعمل خواهد آمد وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون
الدین کله لله پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که پس

احکام ۱۰۲ اکرد د

برگردد
حضرت مهدی ع بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان
بیارد چنانچه بر حضرت ایوب ع بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین
از طلا و نقره و جمیع جواهر مفصل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی
در ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ع
ندا میفرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد
بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل شیخ
بزرگوار محمد بن بابویه قمی بسند معتبر روایت کرده است از امام محمد تقی ع که آنحضرت
روایت کرده است از آبای طاهرین خود از حضرت امام حسین ع که آنحضرت
فرمود که روزی رفتم بخدمت جدم انبیا ص و ابی بن کعب در خدمت آنحضرت
بود چون داخل شدم فرمود که مرحبا تو ای زینت آسمانها و زمینها ابی گفت
که چگونه غیر تو یا رسول الله زینت آسمانها و زمینها تواند بود حضرت فرمود
که ای ابی بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده است که زینت حسین
در آسمان و زمین بزرگتر از همه چیزهاست و در جانب راست عرش

نوشته است که او چراغ راه هدایت است و کشتی نجات امت است و پیشوای
خلق است و در او سستی و ضعف نیست و مخزن اسرار و علم است و ذخیره
نجات عالمیانست و بدرستی که حق تعالی در صلب او نطفهٔ مبارکه
طیبه پاکیزه ترکیب داده و اوراد دعائی چند تلقین فرموده است که هیچ مخلوقی
خدا بآن دعا نخواند مگر الله تعالی او را در قیامت با آنحضرت محشور گرداند
و در آخرت آنحضرت شفیع او باشد و حق تعالی غمهای او را زایل گرداند و قرضش را
ادا کند و کار سر او آسان کند و راه دین و دنیایش را واضع گرداند و او را
بر دشمن غالب گرداند و پرده عیبهای او را اندرد ابی گفت که آن دعا کدام است
یا رسول الله فرمود که میگوئی هرگاه که از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته
باشی اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِکَلِمَاتِکَ وَمَعَاقِدِ عِزِّکَ وَسُکَّانِ
سَمٰوَاتِکَ وَاَنْبِیَائِکَ وَرُسُلِکَ اَنْ تَسْتَجِیبَ لِی فَقَدْ رَهِقَنِی
مِنْ اَمْرِی عُسْرًا فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاَنْ تَجْعَلَ لِی مِنْ عُسْرِی یُسْرًا چون این آید دعا را خواند خدا

محمد کرمانی

کارهای دنیای ترا بسازد و سینهٔ ترا بعلم و معرفت بکشاید و ترا شهادت

لا اله الا الله در وقت مردن تلقین کند ای گفت یا رسول الله

آن چه نطفه است که در صلب حسین است فرمود که مثل آن نطفه مثل

ماهست و بآن نطفه علوم و معارف الهی ظاهر گردد و هر که تابع او شود

و بصلاح آید و هر که او را گم کند و پیروی او ننماید در گروه ضلالت فرو رود پرسید

که اسمش چیست و دعایش کدام فرمود که نامش علیست و دعایش

اینست یَا دَائِمُ یَا دَیْمُومُ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا کَاشِفَ الْغَمِّ وَیَا فَارِجَ الْهَمِّ

وَیَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَیَا صَادِقَ الْوَعْدِ هر که این دعا را بخواند حق تعالی

او را با حضرت علی بن الحسین علیه السلام محشور گرداند و آن حضرت قاید او باشد

بسوی بهشت ابی پرسید که یا رسول الله صلی الله علیه و آله او را خلفی و وصیی هست

فرمود که بلی از برای اوست میراثهای آسمانها و زمین پرسید که چه معنی دارد میراثهای

آسمانها و زمین فرمود که حکم بحق کردن در میان مردم و تاویل و تفسیر احکام

الهی و بیان آنچه خواهد شد بعد از آن تا روز قیامت ابی پرسید که چه نام دارد

فرمود که نامش محمد است صلعم ای بدرستی که ملایکه انس میابند باو در آسمانها و در

دعای خود میگوید اللّهم ان کان لی عندک رضوان و ود فاغفر

لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی ما فی صلبی پس حق

تعالی مرتب ساخته است در سبب او نطفه مبارکه پاکی از جمیع بدیها و خبر

داد مرا جبرئیل که خدا تعالی این نطفه طیب و نیکو گردانیده و نزد خود او را جعفر

نامیده و او را هدایت کننده و هدایت یافته و راضی بقضای الهی و پسندیده

خود جناب خود گردانیده و خدا را این دعا میخواند یا دانٍ غیر متوانٍ

یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاءً لهم عندک رضی

واغفر ذنوبهم و یسّر امورهم واقض دیونهم واستر

عوراتهم وهب لهم الکبائر التی بینک و بینهم یا من لا یخاف

الضیم ولا تاخذه سنة و لا نوم اجعل لی من کل

غمّ فرجا هر که این دعا را بخواند خدای عز و جل او را

حشر کند روسفید با جعفر بن محمد صلعم بسوی بهشت ای ابی بدرستی که خدای بوجود

بخواند

ادرول

آورده است از و نطفهٔ پاک مبارک نیکوئی که حق تعالی رحمت خود را بر او نازل ساخته و او را نزد خود موسی نام نهاده ای گفت یا رسول الله گو با ایشان همه یکدیگر را وصف میکنند و هر یک از دیگری متولد میشوند و میراث علم از یکدیگر میبرند و هر یک فضلت دیگری را بیان میکنند فرمود که وصف کرده است این ترا برای من جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان ای باز پرسید که آیا او را دعائی هست بغیر از دعای پدرانش فرمود که بلی میگوید در دعایش یَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَيَا بَاسِطَ الرِّزْقِ وَيَا فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى وَبَارِئَ النَّسَمِ وَمُحْيِيَ الْمَوْتَى وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ وَدَائِمَ الثَّبَاتِ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ هر که این دعا بخواند خدا حاجتش را برآورد و در قیامت او را با موسی ابن جعفر محشور گرداند و بدرستی که حق تعالی در صلب او ترکیب کرده است نطفهٔ مبارک طیب پاکیزه پسندیده و نزد خود او را علی نام کرده است و پسندیدهٔ خداست در علم و او را حجتی برای شیعیانش گردانیده که در قیامت با و حجت خود را تمام کنند و دعایش اینست

اللهم اعطنی الهدی وثبتنی علیه واحشرنی علیه آمنا
امن من لا خوف علیه ولا حزن ولا جزع انك
اهل التقوی واهل المغفرة وبدرستی که حق تعالی در صلب
او ترکیب داده است نطفه مبارک طیب پاکیزه پسندیده و نام کرده است
او را محمد صلی علی و او شفاعت کننده شیعیان و وارث علم جلال الهی است
و علامت بنده راه هدایت است و حجت ظاهره پروردگار است
و در حین ولادت خواهد گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
و میگوید در دعای خود یا من لا شبیه له ولا مثال انت الله
لا اله الا انت ولا خالق الا انت تفنی المخلوقین
وتبقی انت حلمت عمن عصاك وفی المغفرة رضاك
هر که این دعا بخواند حضرت امام محمد تقی ع شفاعت کند او را در روز قیامت
والله تعالی در صلب او نطفه قرار داده است که ظلم کننده و فساد کننده نیست
و نیکوکار و طیب و طاهر است و او را نزد خود علی ابن محمد نام کرده است

وخلق

وخلعت سکینه ووقار در وی پوشانیده وعلوم خود را با وسپرده وهر راز پنهانرا

نزد او آشکار گردانیده که هر که او را ملاقات کند و رازی در سینه اش

باشد از آن راز خبر میدهد و دشمنش را با دیت شناسانده و در دعایش

میگوید یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور

وآفات الدهور واسئلک النجاة یوم ینفخ فی الصور هر کس این دعا را

بخواند حضرت امام علی النقی ع در قیامت شفیع وکشاننده او باشد بسوی

بهشت وبتحقیق که حق تعالی در پشت او نطفه قرار داده واورا نزد خود

حسن نام کرده واورا نوری گردانیده در شهرها وجانشین خود گردانیده

در زمین وموجب عزتی گردانیده از برای امت جدش وراه نمائی گردانیده

برای شیعیانش وشفاعت خواهی گردانیده برای ایشان نزد پروردگارش

وعذابی گردانیده برای هر که مخالفت امر او کردن وحجتی گردانیده برای هر که

ولایت ومحبتش را بجان قبول کند ومهربانی گردانیده برای هر که او را امام

خود گرداند ودر دعای خود میگوید یا عزیز العز فی عزه ما اعز عزیز

الهی را در یاد دارد و بحکم خدا حکم کند و چون بیرون آید جبرئیل از جانب راست
او و میکائیل از جانب چپ او باشند در روزی که بر شما ظاهر شود آنچه
من خبر دادم اگر چه بعد از مدتی باشد و امور خود را میگذارم پس خوشا حال کسی
که او را ملاقات نماید و بهشت از برای کسی است که او را دوست دارد
و سعادتمند کسی که بامامت او قایل باشد و خدا او و شیعیان
از هلاکت نجات بخشد و باقرار بخدا و رسول و جمیع ائمه علی خدا درهای
بهشت از برای ایشان بگشاید صفت امامان در زمین مانند
صفت مشکی است که بوی خوشش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر
نشود و مثل ایشان در آسمان مثل نور ماهست که هرگز نورش
زایل نگردد ابی گفت یا رسول الله چگونه است حال و صفت کردن ایشان
از جانب خدا فرمود که حق تعالی دوازده صحیفه سر بمهر کرده از آسمان فرستاد
و نام هر امامی بر مهرش نقش است و صفتش و احکامش در صحیفه اش
نوشته است ٥ محمد بن بابویه و شیخ طوسی بسندهای معتبر

از حضرت

از حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود
که ناچار است شیعیان را از فتنه عظیمی که دران فتنه بسیاری از شیعیان خواص
از دین بدر روند و آن در وقتی است که یازدهمین از فرزندان من وفات
یابد و بعد از و امام غایب باشد و اهل آسمان و زمین براو بگریند و چه بسیاری
از مومنان براو دلسوخته و محزون باشند و چشمه زلال امامت منبعش
از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک ظهور او شود در ماه رجب سه آواز
از آسمان برسد بایشان که نزدیک و دور باشند یکصدا انکه الا لعنة الله
علی الظالمین یعنی البته لعنت خدا ثابت است بر ستمکاران صدای
دویم انزفة الازفة یعنی نزدیک شد آن امری که او را بنزدیکی وصف میکردند
تا نزدیک شدنی بود سیم بدنی ظاهر شود در پیش قرص آفتاب و صدا رسد که
هذا امیر المومنین قد کر فی هلاک الظالمین یعنی امیر المومنین است
که بر گشته است بدنیا که هلاک کند ظالمانرا پس درانوقت فرج مومنانست
و مردمان آرزو کنند که کاش زنده میبودیم و خدا سینههای مومنانرا از کینههای

منافقان وغمهای ایشان نجات دهد و در روایت معتبره وارد شده است
که در روز خروج قایم آل محمد صلعم در اول روز ملکی ندا کند که بدرستی که حق با علی ابن
ابی طالب است و شیعیان اوست و در آخر روز شیطان ندا کند
که حق با عثمان و شیعه اوست پس آنها که صاحب یقین نباشند و دلهای
ایشان بمرض شک و شبهه مبتلا باشد بصدای دویم گمراه شوند و آنها
که صاحب یقین باشند و احادیث اهل بیت علیهم السلام را شنیده باشند
گویند که ندای دویم از شیطان است و اعتقاد بگفته ایشان داشته باشند
بر ایمان ثابت بمانند و در احادیث معتبره وارد شده است که آنحضرت
در روز عاشورا محرم ظاهر شود و پشت بر حجر الاسود اندازد و اول کسی
که با او بیعت نماید جبرئیل باشد که بصورت مرغی سفید نازل شود و بیعت
کند پس جبرئیل یکپای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر به بیت المقدس و باواز
فصیح ندائی کند همه خلایق بشنوند و بگوید اتی امر الله فلا تستعجلوه
یعنی آمد امر الهی پس طلب زود آمدن او مکنید و بروایت دیگر آنکه بنام و نسب

قایم آل محمد پیدا کند که هر که در خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد
برخیزد و هر که ایستاده باشد از دست بنشیند و از جمله علامات آنحضرت
آنست که بصورت جوانان ظاهر میشود که هر که بیند گمان کند که چهل سال از
عمر مبارکش گذشته است و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات
و پیری بر آنحضرت ظاهر نشود و در احادیث بسیار وارد شده است
که پنج علامات پیش از خروج مهدی عم است صدای از آسمان و خروج کردن
سفیانی و فرو رفتن لشکر بر زمین و کشتن نفس زکیه از سادات حسینی
در پیش کعبه یا در پشت کعبه و خروج نماید سیصد و سیزده تن از نیکان
شیعیان از میان رخت خواب خود خوابیده تا بیدار شوند صبح در مکه حاضر
باشند و بعضی علانیه بر ابر سوار شوند و در همان صبح در نزد آنحضرت حاضر
شوند حضرت سیصد و سیزده شمشیر آسمانی برایشان قسمت
نماید که بر هر شمشیر نام آن شخص و نام پدرش و حلیه و نسبش نوشته
باشد و از جمله علامات ظهور آنحضرت از اخبار معتبره ظاهر میشود که رفتن

آفتابست در نیمه ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه در آخرش هر دو بر خلاف
و عادت و قواعد منجمین و یکی فرو رفتن مردم در زمین بیدا و چنانکه گذشت
و یکی در مغرب و یکی در مشرق و ایستادن آفتاب در میان آسمان از اول
زوال تا اوسط وقت عصر و طلوع کردن آفتاب از مغرب و ظاهر شدن ستاره
دُم دار در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه پس خم شود بحدی که نزدیک
باشد که هر دو طرفش بیکدیگر برسد و سرخی که در آسمان ظاهر شود و باطراف
آسمان منتشر شود و آتش طولانی در اطراف مشرق ظاهر شود سه روز
یا هفت روز بماند و عربان بر شهرهای مستولی شوند و اهل مصر پادشاه خود را
بکشند و شام خراب شود و سه علم خلافت و پادشاهی در شام بلند شود و
علمهای بنی قیس و عرب داخل مصر شوند و علمهای قبیله کنده از عرب
متوجه خراسان شوند و شصت دروغگو بهم رسند که همگی دعوی پیغمبری
کنند و دوازده علم از آل ابی طالب بلند شود که دعوی امامت کنند و باد
سیاهی در بغداد در اول روز بلند شود و زلزله شود که اکثر مستولی شهر

در زمین

خوف و
در زمین مصر روند و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعت و میوه‌های بر عراق
مستولی شود و ملخی در وقتش و در غیر وقتش نازل شود و دو طایفه
از عجم باهم جنگ کنند و خون بسیار در میان ایشان ریخته شود و جماعتی
از اهل بدعت بصورت میمون و خوک مسخ شوند و علامات دیگر بسیار است
که در کتاب بحار الانوار استیفای ذکر آنها کرده‌ایم محمد بن بابویه
و جعفر بن ابراهیم نعمانی رضه روایت کرده‌اند از حضرت ابی عبدالله جعفر بن
محمد الصادق ع که آن حضرت فرمود که گویا می‌بینم حضرت قائم ع در نجف
اشرف و کوفه که زره حضرت رسول ص پوشیده و بر اسب سیاهی سوار
شده که میان پیشانی آن اسب سفید باشد پس اسب را بحرکت در
آورد بنحوی که باعجاز آن حضرت مردم هر شهر چنان بینند که حضرت با ایشان
در میان شهر ایشان است پس علم رسول را بگشاید و بر پا کند و چوبش
از عمود عرش باشد و سایر اجزایش تمام از نصرت و یاری حق تعالی
باشد و آن علم را بسوی هیچ جماعتی متوجه نسازد مگر آنکه خدا ایشان را هلاک

کنند پس چون این علم را ظهر الحرکت در آورد هیچ مومن نباشد مگر انکه دلش
در شجاعت مانند قطعه آهن شود و بهر مومن خدا قوت چهل مرد کرامت
فرماید و هیچ مومن در قبرها نماند مگر انکه حق تعالی این فرج را در قبر او براو داخل
کرداند و مومنان در قبرها بزیارت یکدیگر روند و یکدیگر را بشارت ظهور
آل محمد صلی میدهند پس براں حضرت داخل شوند سیزده هزار و سیصد و
سیزده ملکی از آن ملکی چند باشند که با حضرت نوح در کشتی بودند و از انها
که با حضرت ابراهیم بودند در هنگامی که نمرود او را در آتش انداخت و انهائی
که با حضرت موسی بودند در وقتی که دریا برای او شکافته شد و انهائی که با
حضرت عیسی بودند در وقتی که خدا او را باسمان برد و چهار هزار ملک
علامت دار با هزار ملک دیگر که ردیف یکدیگر نازل شدند و سیصد
و سیزده ملک که در جنگ بدر و غیر ان بر حضرت رسول نازل شدند و چهار هزار
ملک که بیاری حضرت امام حسین علیه السلم نازل شدند پس حضرت نفرمودند
که با ایشان قتال کنند و الحال ژولیده مو و کرد آلود نزد قبر آنحضرت اند و کریه

جمکی

میکنند بر آنحضرت تا روز قیامت و سرکردهٔ ایشان ملکی است که او را
منصور میگویند هر که بزیارت آنحضرت میرود آن ملایکه او را استقبال مینمایند
و هر که وداع میکند او را مشایعت میکنند و هر که بیمار شود از زائران او عیادت
عیادت میکنند و هر که میمیرد ایشان بر جنازه اش نماز میکنند و برای
استغفار میکنند و اینها همه در زمین اند و انتظار میبرند که حضرت قائم صا
خروج کند و او را یاری کنند اما آنچه از روایات معتبره بسیار بطرق متعدده
مشایخ عظام روایت نموده اند معلوم میشود از سیرت و اوصاف آن
حضرت بعضی را بر سبیل اختصار بحذف اسناد در این رسالهٔ مختصر
ایراد مینمایم باسانید بسیار منقول است که حق تعالی ذو القرنین را مخیر کردانید
میان ابر ذلول یعنی بی صوت و صدا و ابر صعب یعنی صاعقه و رعد و برق ذو
القرنین ابر ذلول را اختیار نمود و ابر با رعد و برق و صاعقه را برای قائم آل محمد
ذخیره کرد و حضرت بران ابرها سوار خواهد شد و هفت آسمان و زمین را
خواهد کردید و انواع بادها مسخر او خواهند بود و در سنن بیران دهم بهات

جوانان ظاهر خواهد شد و قوت بدنش بمرتبه باشد که اگر دست بیندازد

بو بزرگ ترین درختان زمین از ریشه برکند و اگر در میان کوهها صدائی بزند

همه سنگها از هم بریزد و بمشرق و مغرب عالم بگردد و هیچ کوه و دریا و صحرا

نماند مگر آنکه آنحضرت آنجا عبور نماید و دین حق را در آنجا برپا دارد و گنجها و معدنهای

زمین همه از برای او ظاهر شوند و بهر طرفی که متوجه شود یکماه راه رعب و ترس

در دلها بیفتد و هر که را ببیند در صورت بشناسد که مومن است یا منافق

نیکوکار است یا بدکردار و بطریق حکم سلیمان بن داود علیه السلام واقع در میان

مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد و بهر جا که رود ابرای بر سر آنحضرت سایه افکند

و صدائی از ابر آید بزبان فصیح که همه خلق بشنوند که این مهدی آل محمد است

زمینها را پر از عدالت میکند پس از آنکه پر از جور شده باشد و زمین در زیر

پای او و لشکر او پیچیده میشود که مسافتهای بسیار باندک زمانی طی نماید

و آنحضرت را سایه نباشد و چون از مکه بیرون آید منادی از جانب

حضرت ندا کند که هیچکس آب و توشه با خود بر ندارد و سنگ حضرت

موسی را که بار یک شتر است با خود داشته باشد و بهر منزل که فرود آید آن سنگ را
نصب نماید و دوازده چشمه از آن ظاهر شود که هر تشنهٔ که بخورد سیراب
شود و هر گرسنه که بخورد سیر شود و چون بنجف اشرف رسند و در آنجا
ساکن شوند پیوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و هر گرسنه از و
بخورد سیر شود و هر تشنهٔ که بخورد سیراب شود و در روایت دیگر آنست
که آب و طعام و علف از آن سنگ بیرون آید که خود و چهارپایان ایشان
بخورند و عصای حضرت موسی عم با آنحضرت باشد که هر وقت که بیندازد
بشکل اژدها شود که چون دهان بگشاید از کام بالا تا کام پایین او چهل
ذراع باشد و هر چه را فرماید فرو برد و پیراهنی که جبرئیل از برای حضرت ابراهیم
از بهشت آورده بود در وقتی که او را در آتش انداختند و چون او را پوشید
آتش در او تاثیر نکرد و همان پیراهن بود که حضرت یوسف در مصر او را
گشوده یعقوب در شام بوی آن را شنید و چون بر رویش انداختند
دیده اش روشن شد وقتی که حضرت صاحب الامر عم ظاهر شود

او را پوشیده باشد و انگشتری حضرت سلیمان را در دست داشته باشد
و تابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب و آثار انبیا همراه داشته باشد
و هیچ کافر را بر روی زمین نگذارد و اگر پناه بدرختی یا سنگی به برد و پنهان شود
سنگ فریاد کند که کافر در نزد ماست بیا و او را بکش و چون ظاهر شود
دست مبارک بر سر مومنان بکشد پس عقلهای ایشان کامل شود و در ان
زمان هر شیعه را قوت چهل مرد باشد و دلهاشان از آهن محکم تر باشد و اگر
همت به بندند بر کوهای آهن از جا بر کنند و همه چیز اطاعت ایشان کنند حتی
درندگان زمین و درندگان هوا و اگر یکی از اصحاب آنحضرت بر زمین پا بگذارد
آن زمین فخر کند بر زمینهای دیگر که یکی از اصحاب قایم ع بر روی زمین من پا
گذاشته حق سبحانه و تعالی ترس و بیم را از دلهای ایشان بردارد و در دلهای
دشمنان ایشان اندازد و هر یک از ایشان از نیزه گذارتر و از شیر با جرات
تر باشند و دشمن را در زیر پا بمالند و خدا گوشها و دیدهای ایشان را نوری
دهد که در هر جا که باشند بجمال شریف آنحضرت نظر کنند و با او سخن

کونید و جواب بشنوند و جمیع دردها و بلاها و ضعف و سستی ببرکت
انحضرت از ایشان برطرف شود و برکات آسمان و زمین زیاده شود
و باران که از روزی که غصب خلافت امیرالمومنین ع کردند قطع شد
نازل گردد و کینهای دلهای برطرف شود و درندگان و حیوانات با یکدیگر
آشتی کنند و ضرر بیکدیگر نرسانند حتی انکه یک زن تنها از عراق بشام برود
و همه جا بر گیاه و سبزه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد و هیچ دزدی و درنده
او را ضرر نرسانند و اول که انحضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شیبه را
که کلید داران کعبه بودند ببرند و بر در کعبه بیاویزند و ندا کند که ایشان دزدان
خانه خدایند و فرزندان حرقاتلان حضرت امام حسین ع را بکشد برای
انکه بکرده پدرهای خود راضی بوده اند و هر که بکاری زشتی راضی باشد چنانست
که انکار را خود کرده است و عایشه را زنده کرداند و انتقام فاطمه زهرا و ماریه
مادر ابراهیم را از و بکشد و کسی که زکوة مال نه دهد او را گردن بزند و زمین
به نور انحضرت روشن گردد و تاریکی برطرف شود و مردم احتیاج بآفتاب

نه ماه نساء باشد و هر یک از شیعیان آنقدر عمر کنند که هزار پسر از هر یک بوجود آید
و در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته و از پشت قبر حضرت
امام حسین ع نهری بسوی نجف اشرف جاری سازد که آبش در دریای
نجف بریزد و در میانش پلها و آسیاها بسته شود و حضرت امام محمد باقر
گوید گویا می بینم که پیرزالی زنبیلی از گندم در سر دارد و میبرد بنهر کربلا که آسیا
کند بی آنکه کرایه بدهد و آنحضرت و عیال آنحضرت در مسجد سهله قرار گیرند
و عمارتهای مسجدها را خراب کند و چوب بستی را است کند مانند چوب
بستی که در زمان حضرت موسی ع بوده و کنگرهای مسجدها را خراب کند
و منارها را خراب کند و شاه راه مسلمانان را شصت ذرع گرداند
و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند بر طرف کند و هر پنجره و روزنه
و ناودان و بیت الخلاء که بر شارع گشوده باشند خراب کند و فلک را
خدا امر فرماید که دیر حرکت کند که هر روز برابر ده روز باشد و خانه کعبه را
خراب کند و بر اساس حضرت ابراهیم بنا کند و مسجد الحرام را و مسجد

الرسول را

رسول الله

خراب کند و بطریقی که در زمان حضرت رسول بوده بنا کند و مقام حضرت
ابراهیم را بآنجائی که حضرت گذاشته بود و عمر بتعصب جاهلیت تغییر داده بر
گرداند و جمیع بدعتها را زایل گرداند و جمیع سنتها را بر پا دارد و شیعیان در آن
زمان چندان مستغنی شوند که کسی گردد که فقیری نیابد برای زکوة و تصدق
نیابد و جزیه را از اهل کتاب قبول نفرماید و از هیچ کس بغیر از اسلام راضی
نشود و بسیار باشد که شخصی بر بالای سر آنحضرت ایستاده باشد و او را
امر و نهی فرماید ناگاه بفرماید که بگردانیدش و پیش آورید پس بفرماید که
او را گردن بزنند بسبب امری که از ضمیر او بر آنحضرت ظاهر شود و قرآنی که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمع فرموده آن اشقیا قبول نکردند ظاهر
سازد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که گویا می بینم که شیعیان ما در میان
مسجد کوفه خیمها بر پا دارند و مردم را تعلیم قرآن تازه مینمایند و چون حضرت
والی و حاکمی بشهرها فرستد میفرماید که کتاب تو کف دست تست
هر امری که ترا رو دهد و بر تو مشتبه شود و حکم الهی را در آن قضیه ندانی نظر

کس بدست خود که در انی بقدرت الهی انچه خواهی نوشته است و حضرت لشکری

باستنبول بفرستد پس چون بخلیج استنبول برسند چیزی بر قدمهای خود

بنویسند و بر روی آب راه روند چون مردم روم ان حالرا ازایشان مشاهده

نمایند گویند که هرگاه لشکر پس بر روی آب راه میروند خود پس چون خواهد

بود پس دروازه شهر را بگشایند وایشان داخل شهر شوند وانچه حضرت

فرموده باشد بعمل آورند و چون مردم بخدمت حضرت روند چنین سلام

کنند که السلام علیک یا بقیة الله و در زمان انحضرت در

مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از شیر و چشمه از آب طهور و چشمه از آب

خوردن جاری باشد و چون قایم ال محمد ص در کوفه قرار گیرند لشکر بجانب

شام فرستد که بنی امیه را بکشند ایشان بگریزند بجانب فرنگ اهل فرنگ

بایشان گویند که شمارا بشهر خود نمیگذاریم تا نصرانی نشوید و بدین ما در نیائید

ایشان بدین نصارائی در آیند و چلیپاها بگردن اندازند و داخل شهر فرنگ

شوند چون لشکر قایم ع وارد فرنگ شوند نصاری طلب امان و صلح کنند

اصحاب قایم علیه السلام فرمایند که شما را امان ندهیم تا گنجهای ما را بما دهید
پس بنی امیه را بگیرند و همه را گردن بزنند و چنانچه حضرت رسول صلعم بعد از نبوت
آنچه مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمایند و کسی را بر امور گذشته عقاب
ننمود و احکام را بر ایشان جاری ساخت حضرت صاحب الامر ع نیز چنین
خواهد کرد و آنچه پیش از این واقع شده است متعرض نخواهد شد این مختصری
بود از احوال خیر مآل آن معدن رفعت و جلال دهر که بسط کلام در این باب
خواهد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار شیخ راوندی و غیر او از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت امام حسین ص پیش از
شهادت اصحاب خود را خطبه فرمودند که جدم رسول ص روزی بمن گفتند که
ای فرزند زود باشد که ترا ببرند بسوی عراق بزمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان
در آنجا ملاقات کرده اند و او را عمورا نامند و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی
از اصحاب تو با تو باشند شهید شوند که درد آهن بایشان نرسد پس حضرت
این آیه را خواندند که قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی

ابراهیم فرمودند که چنانچه آتش بر ابراهیم سرد شد آتش جنگ بر تو و اصحاب
سرد شود پس حضرت امام حسین ع فرمود که بشارت باد شما را والله که
اگر مارا بکشند نزد پیغمبر خود میرویم پس مینماید در آن عالم آنچه خدا خواهد پس اول
کز مین شکافته شود و او بیرون آید پیش از قیامت من باشم بیرون آیم بیرون
آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیرالمومنین و ظاهر شود قایم اهل
بیت ع پس فرود آیند بر من گروهی از آسمان از جانب خداوند عالمیان که
هرگز بزمین نیامده باشند پیش از آن و نازل شوند بر من جبرئیل و میکائیل و
اسرافیل و لشکرها چند از ملائکه و نازل شوند محمد و علی و برادرم و جمیع آنها که خدا با ما منت
بر ایشان منت نهاده سوار شده بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش
از ما بر آنها سوار نشده پس حضرت رسول ص خود را بجنباند و با شمشیر خود بدست
قایم آل محمد ص بدهد پس ما بعد از آن بزمین آنقدر بمانیم که خدا خواهد پس حق تعالی
بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از شیر و چشمه از آب پس
حضرت امیرالمومنین علیه السلام بمن دهد شمشیر حضرت پیغمبر را و بفرستد مرا

مرق

بمشرق و مغرب عالم و هیچ دشمن از دشمنان خدا نترسم و جمیع شهرهای هند را فتح
کنم و حضرت دانیال و یوشع هر دو زنده شوند و بنزد حضرت امیرالمؤمنین ع
بیایند و بگویند که راست گفتند خدا و رسول در آنچه شما را وعده داده اند پس حضرت
ع هفتاد کس با ایشان همراه کند و بسوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند
پس لشکری بجانب شهرهای فرنگ فرستد تا همه را فتح کنند پس بکشم من هر
جانوری حرام گوشتی را تا آنکه بر روی زمین بغیر از طیب و حلال گوشت نباشد
و بر یهود و نصاری و سایر ملتها عرض کنم اسلام را و مخیر گردانم ایشان را میان مسلمان
شدن و کشته شدن هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم و هر که
از اسلام کراهت داشته باشد بحکم خدا خونش بریزم و هیچکس از
شیعیان نباشد مگر آنکه حق تعالی ملکی نازل گرداند که دست از رویش بمالد
و غبار از رویش پاک کند و زنان و منزلش را با آن بنماید و بر روی زمین
هیچ کور و کر و مبتلائی نماند مگر آنکه خدا دردهاشان را از برکت ما اهل بیت ع
زایل گرداند و خدا عز و جل برکت خود را از آسمان بزمین فرستد تا آنکه هر درختی

آنقدر بار بردارد که شاخهایش بشکند و شما شیعیان میوه زمستان در تابستان

بخورند و میوه تابستان در زمستان بخورند چنانچه حق تعالی میفرماید وَلَوْ اَنَّ

اَهْلَ الْقُرٰى اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكٰتٍ مِّنَ السَّمَآءِ

وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوْا فَاَخَذْنٰهُمْ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ

یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند هر آینه بگشاییم برایشان برکتها

از آسمان و زمین ولیکن تکذیب پیغمبران کردند پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم

بکردارهای ایشان پس فرمود که بدرستی که الله تعالی ببخشد بر آنزمان بشیعیان

کرامتی که برایشان در زمین هیچ چیز مخفی نماند تا اگر هر شخصی خبر دهد اهل خانه

خود را بهر چه از ایشان صادر شود و از احادیث معتبره وارد شده است

که اول کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین ع باشد

و آنقدر بر زمین پادشاهی کند که موهای ابروهایش بر روی چشم مبارکش

بیفتد و در روایات دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه کریمه ثُمَّ

رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ که حضرت امام حسین علیه السلام بیرون

آید با هفتاد کس از اصحابش که با او شهید شده اند و همگی خودهای طلا کار

بر سر داشته باشند و درز. و ابت دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند چنانچه

با حضرت موسی ع بودند و همه ایشان بمردم برسانند که این حسین بن علیست

که خروج کرده است تا آنکه مردم باو شک نیاورند و بدانند که دجال و شیطان

نیست و در آن وقت حضرت صاحب الامر ع در میان ایشان باشند

پس چون معرفت حضرت امام حسین ع در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت

قایم آل محمد ص از دنیا رحلت نماید و حضرت امام حسین ع او را غسل دهد

و کفن کند و حنوط کند و نماز کند و در لحد گذارد زیرا که امام را بغیر از امام دیگری غسل

نمیدهد و نماز نمیکند برو و بروایت دیگر وارد شده است که حضرت امام

حسین ع بعد از حضرت صاحب الامر ع سیصد و نه سال پادشاهی جمیع

روی زمین خواهد کرد پس چون مدت آنحضرت تمام شود حضرت امیر المومنین

علیه السلام ظاهر شود و نوبت پادشاهی آنحضرت باشد و در اخبار

بسیار از حضرت ابی عبد الله جعفر محمد الصادق ع منقولست که برید عجلی

از آنحضرت پرسید که اسمعیل که خدا در قرآن مجید او را بصادق الوعد وصف
نموده آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل فرزند خر
خرقیل است حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید پس او را تکذیب کردند
و پوست سر و رویش را کندند آنگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل
ملک عذاب را فرستاد تا بنزد آن پیغمبر عالیمقدار آمد و گفت خدا مرا فرستاده است
که اگر خواهی قوم ترا بانواع عذابها معذب گردانم اسمعیل گفت که مرا بعذاب
ایشان حاجت نیست و خدا وحی کرد باو که چه حاجت داری خود را عرض
کن حضرت اسمعیل گفت که پروردگارا تو پیمان از پیغمبران گرفتی برای خود و
به پروردگاری و برای محمد صلعم به پیغمبری و برای اوصیای او بولایت و امامت
و خبر دادی خلقت را با آنچه ستمکاران آن امت با حسین بن علی جگرگوشه
آن پیغمبر بعد از او خواهند کرد و وعده داده حسین را که او را بدنیا برگردانی تا
خود انتقام کشد از هر که بر و ستم کرده و او را شهید کرده پس حاجت من
در درگاه تو اینست ای پروردگار من که مرا برگردانی بدنیا تا خود انتقام از

قوم

از قوم خود بکشم پس خدا حاجت او را بر آورد و حضرت اسمعیل با حضرت

امام حسین علیه السلام در رجعت بر دنیا بر خواهد گشت و در روایت

دیگر وارد شده است که حسین حضرت امام حسین ع با هفتاد و پنج هزار

کس از مردگان بر خواهد گشت ه ن شیخ حسن بن محمد بن جمهور

عمی در کتاب واحده روایت کرده است از عاصم بن حمید که حضرت امام

محمد باقر ع فرموده که حضرت امیر المومنین ع روزی در خطبه خود فرموده که بدرستی

که حق تعالی یگانه و فرد و بی همتاست و در یگانگی خود منفرد است و در

اول آفرینش بکلمه تکلم نمود پس آن کلمه نوری شد و از آن نور جناب

مقدس نبوی صلعم و من و ذریت مرا خلق فرمود پس تکلم بکلمه دیگر نمود

و او را روحی گردانیده و در آن ساکن کرد و آن نور را با آن روح در بدنهای

ما اهل بیت جا داد پس مائیم روح برگزیده خدا و مائیم کلمات تامات الهی

و خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده است پس ما همیشه در نور سبزی

بودیم در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه روز و نه شب و هیچ صاحب

حیوانی در عالم نبود و ما خدا را عبادت میکردیم و تقدیس و تسبیح او میگفتیم
و این حال پیش از آن بود که خلایق را بیافریند پس خدا عهد و پیمان گرفت از
ارواح جمیع پیغمبران که ایمان بما بیاورند و ما را یاری کنند و اینست معنی آن آیه
کریمه وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ
ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ
و مفاد ظاهر لفظش اینست که یاد آور زمانی را که گرفت خدا عهد و
پیمان از پیغمبرانش که هر گاه شما بدهم از کتاب و حکمت پس بیاید رسولی شما
پیغمبری که تصدیق نماید آنچه با شماست از دین و کتاب هر آینه باو ایمان بیاورید
و هر آینه او را یاری کنید حضرت امیر فرمود که یعنی ایمان بیاورید و وصی او را
یاری کنید و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را یاری نمایند و بدرستی که خود خدا
پیمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت که هر یکدیگر را یاری کنیم و بتحقیق که من یاری
آنحضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم
بعهدی که خدا از من گرفته بود بیاری پیغمبرش واحدی از پیغمبران و رسولان

البته

خدا امروز مرا یاری نکرده اند زیرا که پیش از امامت من از دنیا رفته بودند
و بعد از ان مرا یاری کما و نصرت خواهند کرد و در ان وقت مابین مشرق و مغرب
عالم همه از من خواهد بود و خدا همه پیغمبرانرا از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله اجمعین زنده خواهد کرد
و در پیش روی من جهاد خواهند کرد و شمشیر بر سر کافران زنند و کافران
مرده که خدا ایشان زنده کرده انیده خواهند زد و در برابر من زهی عجب و چگونه
تعجب نکنم از مرده های که خدا ایشانرا زنده کند و همه صدا تلبیه بلند کرده باشند
دفوج فوج آیند و گویند لبیک لبیک یا داعی الله یعنی اجابت کردیم
و بخدمت تو ایستادیم ای خواننده مردم از جانب خدا و در میان کوچها
و بازارها کوفه در آیند و شمشیرهای بر دوش گذاشته و زنند بر سر کافران
و جباران و ظالمان اولین و آخرین تا خدا العمل آورد انچه وعده کرده اهل بیت
رسالت داده در ان آیه کریمه که وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ
مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ

من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یعنی وعده داده است خدا آنجماعتی
را که ایمان آورده اند و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشانرا خلیفه و جانشین
خود گرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد بعضی از نیکانرا که پیش از زمین بودند و
ممکن و ثابت گرداند برای ایشان دین ایشانرا که پسندیده است برای
ایشان و خوف و ترس ایشانرا بدل کند بایمنی که عبادت مرا بکنند و هیچکس را
شریک من نیاورند حضرت فرمود که یعنی که عبادت من کنند بایمنی و از احدی
از بندگان نترسند و تقیه نزد ایشان نباشد در بستی که مرا است برگشتنی
و زنده شدنی بعد از زنده شدن هست و منم صاحب رجعتها و برگشتنهای
بسیار و صاحب صولتها و انتقامهای بشمار و صاحب دولتهای عجیبم
منم بنده خدا و برادر رسول خدا منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و صندوق
سر خدا و حجاب خدا و صراط خدا و میزان خدا و منم کلمه خدا و منم اسماء
حسنی الهی و منم امثال علیا و منم آیات کبری و منم صاحب بهشت
و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن کردانم و اهل جهنم را داخل جهنم

رسانم

رسانم و ما بمن است تزویج اهل بهشت و بسوی بهشت بازگشت در خلق
روز قیامت و حساب ایشان با من است و منم مؤذن در اعراف و منم
که در پیش چشمه آفتاب ظاهر شوم در آخر الزمان منم دابة الارض که خدا در
قرآن فرموده در آخر الزمان ظاهر شوم و عصای موسی و انگشتر سلیمان را
بر پیشانی مؤمن و کافر گذارم که نقش نهد که مؤمن حقا و کافر حقا
و منم پادشاه مؤمنان و پیشوای متقیان و زبان سخن گویان و خاتم
اوصیای پیغمبران و وارث ایشان و خلیفه پروردگار عالمیان و منم
آنکسی که خدا بمن داده است علم مرگهای مردم و بلاهای ایشان را و علم
و حکم میان خلایق و منم آنکه خدا مسخر من کرد ابر و رعد و برق
و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارگان
برای کرده مردمان بپرسید از من هر چه خواهید و بروایت دیگر از امام جعفر
صادق منقول است که چون شیطان گفت که مرا مهلت ده تا که روزی
مردم مبعوث شوند حق تعالی اجابت او نمود که ترا از مهلت دادگان ای

تا روز وقت معلوم چون آن روز شود شیطان ظاهر شود با جمیع لشکرش

و متابعانش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا روز وقت معلوم و این

آخر رجعتهای حضرت امیر است راوی گفت که مگر آنحضرت را چندین رجعت

هست فرمود که بلی آنحضرت را برگشتنها است و برگشتها و هر امامی که در هر دست

و قرنی و زمانی بوده است بر میگردد بالا و میگردند نیکوکاران و بدکاران

که در زمان او بوده است تا خدا مومنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام

خود بکشند و چون روز وقت معلوم شود حضرت امیر المومنین علیه السلام برگردد

و با اصحاب خود و شیطان بیاید با اصحابش و با یکدیگر ملاقات کنند

در کنار شط فرات در محلی که او را روحا گویند نزدیک بکوفه پس جنگی

بکنند که هرگز چنین جنگی نشده باشد از اول دنیا تا آخر دنیا و گویا

می بینم اصحاب امیر المومنین علیه السلم که شکست خورده صد قدم از پس

پشت برگردند و گویا می بینم که پاهای مومنان بعضی داخل فرات شود

پس در این حال خداوند جبار ابری بفرستد که میان او پر از ملایکه باشند

و حضر

وحضرت رسول صلعم در پیش ابر آید و عصا از نور در دست داشته
باشد و چون شیطان نظرش بران حضرت افتد از عقب برگردد
پس اصحابش باو گویند که کجا میروی الحال که ظفر برایشان یافته
شیطان گوید که میبینم چیزی را که شما نمی بینید و من میترسم از عقاب
پروردگار عالمیان پس حضرت رسول صلعم در رسد و نیزه در میان
دو کتفش بزند که او و اصحابش جمیع با ضربت هلاک شوند پس بعد از آن
عبادت خالص کرده شود و کفر و شرک از زمین برطرف شود و حضرت
امیرالمؤمنین چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی کند و از هر شیعه
هزار پسر از صلب او بهم برسد هر سال یک پسر و در آن وقت دو باغ
سبز که خدا در شان رحمن فرموده است که مدهامتان و نزد مسجد کوفه
و حوالی کوفه بهم رسد و چندان وسعت داشته باشد که خدا خواهد
و در تفسیر این آیه ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون هر که مرده و مزکی
و کشته شدی برای او هست هر کس پیش از رجعت بمیرد در رجعت

کشته خواهد شد و اگر کشته شود در رجعت خواهد مرد و برای او هست هر کس
پیش از رجعت بمیرد در رجعت کشته خواهد شد و اگر کشته شود در رجعت
خواهد مرد و در احادیث معتبره وارد است که این آیه کریمه یوم نحشر من کل
امة فوجا ممن یکذب بایاتنا یعنی که روزی که محشور گردانیم از هر امتی گروهی
که از انها که تکذیب میکنند بایات ما که آیه دلالت در باب رجعت است زیرا
که در قیامت همه را محشور میگردانند چنانکه در جای دیگر فرمود که محشور میگردانیم ایشانرا
واحدی از ایشانرا ترک نمیکنیم و در حدیث دیگر منقولست که در تفسیر این آیه کریمه
فان له معیشة ضنکا حضرت صادق علیه السلم فرمود که این آیه در باب ناصبان
و سنیانست که در رجعت فضله گه میان خوراک ایشان باشد و احادیث
در باب اینکه دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است که نزدیک بقیام قیامت
ظاهر خواهد شد و از طرق خاصه و عامه مستفیض است و در بعضی احادیث
معراج منقولست که خداوند عالمیان بحضرت رسول فرمود که یا محمد علی اول کسی است
که قبض روح او خواهم کرد از امامان و اوست دابة الارض که با مردم سخن خواهد

گفت

گفت و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که هر که در رجعت زنده شود عمر خویش
بعد از آن دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندگانی کرده است
و در حدیث دیگر منقول از حضرت امام جعفر الصادق ع مرویست که حضرت
امیر المومنین با حضرت امام حسین ع یک رجعت خواهد فرمود و از جمیع بنی امیه
و معویه و آل معویه و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد کشید پس خدا زنده
کند سی هزار کس را از یاوران او از اهل کوفه و از سایر مردم هفتاد
هزار کس که در صفین با معویه و اصحابش که زنده شده اند ملاقات کنند
و در همان موضعی که در اول ملاقات واقع شده معویه و اصحابش را همگی بقتل
رسانند پس دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون و آل فرعون بدترین عذابها
معذب گردانند پس بار دیگر حضرت امیر المومنین ع با حضرت پیغمبر صلعم برگردد
جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت رسول صلعم علم خود را با آنحضرت بدهد و انبیا
همه در زیر علم او باشند و او را خلیفه گردانند در زمین و سایر امامان
و عاملان و نایبان او باشند و در اطراف عالم و خدا را در زمین بدون تقیه

نفقه علانیه عبادت کنند حق تعالی به پیغمبرش عطا فرماید چند برابر ثوابهای
جمیع اهل دنیا از اول دنیا تا آخر تا آنکه بعمل آید انوعن که خدا در قرآن با نحضرت
فرموده که او را بر جمیع دینها غالب گرداند و در روایت دیگر منقولست که چون نزدیک
قیام قائم آل محمد شود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بشود
که خلایق مثل آن ندیده باشند پس بآب باران که گوشتهای مومنان و بدنهای
ایشان در قبرهاشان بروید و گویا می بینم ایشانرا که از جانب جهینه آیند
و خاک از سرشان ریزد و در حدیث دیگر مرویست که چون حضرت قائم
بیرون آید از پشت کوفه بیست و هفت کس که از مردگان که زنده شده باشند
همراه باشند پانزده نفر از قوم موسی علیه السلم که مردم را هدایت بحق میکردند
و بحق عدالت مینمودند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع وصی موسی و سلمان
فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر که پیش ایشان یاوران
و حاکمان او باشند و در شهرها و ایضا منقولست که چون آنحضرت ظاهر شود
بقبرهای مؤمنان ملکی بیاید و بگوید که امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی رنج

[illegible]

نیز که باد ملحق شوی و اگر خواهی در نعیم پروردگار خود باشی باقی در روز قیامت و از حضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام منقولست که چون حضرت رسول صلعم رجعت نماید پنجاه
هزار سال در رجعت پادشاهی کند و چهل و چهار هزار سال امیرالمومنین ع
و در احادیث معتبره وارد شده است که سوال کردند از آنحضرت از تفسیر این
این آیه ان الذی فرض علیک القران لرادک الی معاد یعنی آنکسی که قرآن را بر تو
واجب کرده است ترا میگرداند بمحل بازگشت حضرت فرمود و ابلد
که دنیا منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول و امیرالمومنان علیهما السلم
هر دو بر یکدیگر ببینند و ملاقات کنند و در نجف شرف یکدیگر را ملاقات کنند
و در آن مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ابن طاوس
علیه الرحمه از بعضی کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است
بیست هزار سال برای مردم است و هشتاد هزار سال ملک آل محمد است
و پادشاهی ایشان است و از جعفر صادق علیه السلم منقولست که فرمود که گویا
میبینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند

مرصع بانواع جواهر دیگر و حضرت امام حسین عم بران تخت نشسته باشند
و در دور و کنار او نوزده هزار قبه سبز باشد و مومنان فوج فوج بدیدن
آنحضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که ای دوستان
من هر چه خواهید از من سوال کنید که بسیار آزار کشیده اید خواری دیده اید
مظلوم شده اید امروز روزیست که هیچ حاجت را از حاجتهای دنیا و آخرت
سوال کنید مگر آنکه بر آورم و طعام و آب ایشان از بهشت از برای ایشان
آید بدانکه از جمله اجماعیات شیعه است که پیش از قیامت در زمان حضرت
قایم علیه السلم جمعی از نیکان برای آنکه بدولت ائمه خود دیدهای ایشان
روشن شود و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد
و بدان از برای آنکه آزار کشیده اند و لیکن که نخواسته اند که باهل بیت
برسد اضعاف آنرا در دست ایشان ببینند و نیکان از ایشان انتقام
بکشند و اما سایر مردم در قبرها بمانند تا روز قیامت که محشور شوند زیرا
که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسی که محض

ایمان

ایمان داشته باشند یا محض کفر و اما بنا بر حلق این آیات بر اجمال خود
میگذارند و آیه کریمه نیز دلالت رجعت دارد چنانچه دانستی و اکثر علمای
ما دعوای اجماع بر حقیقت رجعت کرده اند مثل محمد بن بابویه در رساله
اعتقادات و شیخ محمد مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان از اکابر
علمای امامیه و همیشه میان شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است
و سنیان در این باب بر ایشان طعنه زده اند و ایشان جواب شافی
میگفتند و کتابهای بسیار در این باب تصنیف کرده اند و شیخ نجاشی در
کتاب رجال نقل کرده است که ابو حنیفه نزد مؤمن الطاق که از اکابر محدثین
شیعه است آمد و بر سبیل سخریه گفت که تو چون رجعت اعتقاد داری
پانصد درهم بمن ده قرض تا در رجعت بتو پس دهم او جواب گفت
که تو ضامنی که بصورت آدم بر خواهی گشت بلکه بصورت میمون یا خوک
بر گردی و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضر روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلم که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد

دمتعه را حلال ندانند و این حقیر در کتاب بحار الانوار قریب بدویست حدیث

از زیاده از جمیل تعبر از مصنفین علمای امامیه که در بنج اصل معتبر که ایراد نموده اند

بیرون نوشته ام هرکه اراتکی باشد بان کتاب رجوع کند و احادیث درباب

رجعت امیرالمومنین علیه السلم و حضرت امام حسین علیه السلم باعتقاد فقیر

متواتراست و در باب رجعت سایر ائمه نزدیک بمتواتر و انچه در این رساله

ایراد نموده ام برای رضیف کافیست والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند معتبر از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق

علیه السلم روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب گردد از ایشان

امام ایشان پس خوشا حال جمعی که دران زمان بر اعتقاد حق و ولایت

اهل بیت باقی بمانند بدرستی که کمتر ثوابی که ایشانرا باشد اینست

که خداوند عالم گوید که ای بندگان من ایمان آوردید از پنهان من و تصدیق

نمودید بغیبت پس بشارت باد شمارا ثواب نیکو از جانب من بدرستی

که شما بندگان و کنیزان منید بحق راستی و از شما عبادت قبول می نمایم

الی

و بسبب او از شما عفو میکنم و بسبب شما از می مرزم و بسبب سبب شما باران میفرستم

بر بندگان و دفع میکنم بلاها را از ایشان و اگر نه شما میبود دیده هر آینه

خدا بسبب جور را بر ایشان میفرستادم راوی گوید که عرض کردم که یا بن رسول الله

کدام عبادتست که دران زمان بهترین اعمالست فرمود زبان را نگاه داشتن

و ملازم خانها بودن و بروایت دیگر نقل کرده است از زراره این اعین

که شنیدم از حضرت امام جعفر الصادق که میگفت که قایم آل محمد صلعم غیبتی خواهد بود

پیش از قیام با مر قتال و جهاد گفتم چرا فرمود که از ترس کشتن پس

فرمود که ای زراره اوست که مومنان انتظار ظهور او میکشند و اوست

که مردم شک در ولادت او خواهند کرد بعضی خواهند گفت که هنوز در شکم

مادر است و متولد نشده است و بعضی گویند که او غایب است

و بعضی گویند که هنوز بهم نرسیده بعضی گویند که پیش از وفات پدرش

بدو سال متولد شده است و حق تعالی بغیبت آنحضرت شیعیان را

امتحان فرموده است و در انوقت شک خواهند کرد اصحاب باطل

وضلالت زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را دریابم در آن زمان چه کار بکنیم
فرمود که اگر آن زمان را دریابی باین دعا مداومت نما اللهم عرفنی نفسک
وعرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک و ضللت دینی
و در حدیث معتبر دیگر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که آنحضرت
فرمود که ممتد و دراز خواهد شد غیبت امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا
صلعم بدرستی که اهل زمان غیبت آنحضرت که قایل بامامت او باشند و انتظار
ظهور او کشند بهترین اهل هر زمانی خواهند بود زیرا که حق تعالی ایشان را عطا
فرموده است از عقول و افهام معرفت و شناسائی آنقدر که غیبت نزد ایشان
بمنزله مشاهده است و ایشان در آن زمان بمثابه جماعتی باشند که در آن زمان
آنحضرت رسول خدا در پیش روی آنحضرت با دشمنان او جهاد کنند میکردند
بشمشیر و ایشانند صاحبان اخلاص بحقیقت و ایشانند خوانندگان بدین خدا
مردم را در پنهان و آشکارا و فرمود که انتظار فرج کشیدن بهترین فرجهاست
و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که اعتقاد بامامت صاحب الامر داشته باشد.

الانتظار

وانتظار فرج آنحضرت کشد بمنزله کسی است که در زیر علم آنحضرت باشند بلکه
بمنزله کسی است که در خون دست و پای زند در جهاد فی سبیل الله و در روایت
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که زود باشد شما را شبهه پیش آید و امام
شما غایب شود و نجات نیابد در آن زمان مگر کسی که این دعا را بخواند و این دعا است
یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و سید بزرگوار
علی ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب مصباح الزایر روایت کرده است
از حضرت امام جعفر الصادق هر که این دعا را چهل صباح بخواند از یاوران
قایم آل محمد صلعم باشد و هر که پیش از ظهور آنحضرت بمیرد خدا او را در زمان
آنحضرت زنده گرداند و از قبر بیرون آورد که یاری آنحضرت بکند و حق تعالی
بعدد هر کلمه از این دعا هزار حسنه باو عطا فرماید و هزار گناه از نامه اعمال او
محو گرداند دعا اینست اللهم رب النور العظیم والکرسی الرفیع ورب
البحر المسجور ومنزل التورية والانجیل والزبور ورب الظل والحرور ومنزل
القرآن العظیم ورب الملائکة المقربین والانبیاء والمرسلین اللهم انی

اسئلك بوجهك الكريم وبنور وجهك المنير وملكك
القديم يا حي يا قيوم اسئلك باسمك الذي اشرقت به
السموات والارضون يا حي قبل كل حي لا اله الا انت اللهم
بلغ مولانا الامام المهدي القائم بامرك صلوات الله
عليه وعلى آبائه الطاهرين عن المؤمنين والمؤمنات
في مشارق الارض ومغاربها سهلها وجبلها
برها وبحرها عني وعن والدي من الصلوات زنة عرش
الله ومداد كلماته وما احصاه علمه واحاط به
كتابه اللهم اني اجدد له في صبيحة يومي هذا وما
عشت في ايامي عهدا وعقدا وبيعة له في عنقي
لا احول عنها وبيعة له ولا ازول ابدا اللهم اجعلني
من انصاره واعوانه والذابين عنه والمسارعين
اليه في قضاء حوائجه والحامين عنه والسابقين

وما تيملن الذي يصلح به الاولون والاخرون صح

ا

الی ارادته والمستشهدین بین یدیه اللهم ان حال بینی
وبینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما فاخرجنی
من قبری موتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی
ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر والبادی اللهم ارنی
الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل ناظری بنظرة
منی الیه وعجل فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه واسلک
محجته وانفذ فانفذ امره واشدد ازره واعمر اللهم
به بلادک واحی عبادک فانک قلت وقولک الحق ظهر
الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم
لنا ولیک وابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک حتی
لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه ویحق الحق ویحققه
واجعله اللهم مفزعا لمظلوم عبادک وناصرا لمن
لا یجد له ناصرا غیرک ومجددا لما عطل من احکام

كتابك وسنتك لما ورد من اعلام دينك وسنن نبيك
صلعم واجعلنا ممن حصنته من بأس المعتدين اللهم وسدد
نبيك محمد صلى الله عليه واله برؤيته ومن تبعه على دعوته
وارحم استكانتنا بعده اللهم اكشف هذه الغمة
عن الامة بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم يرونه
بعيدا ونريه قريبا برحمتك يا ارحم الراحمين پس دست
راست خود سه مرتبه بر ران راست خود میزنی وسه مرتبه
میگوئی العجل العجل العجل يا مولاي يا صاحب الزمان

تمت هذا الرسالة